



منشآت فارسی لولانا جاس
قدس سره العزیز

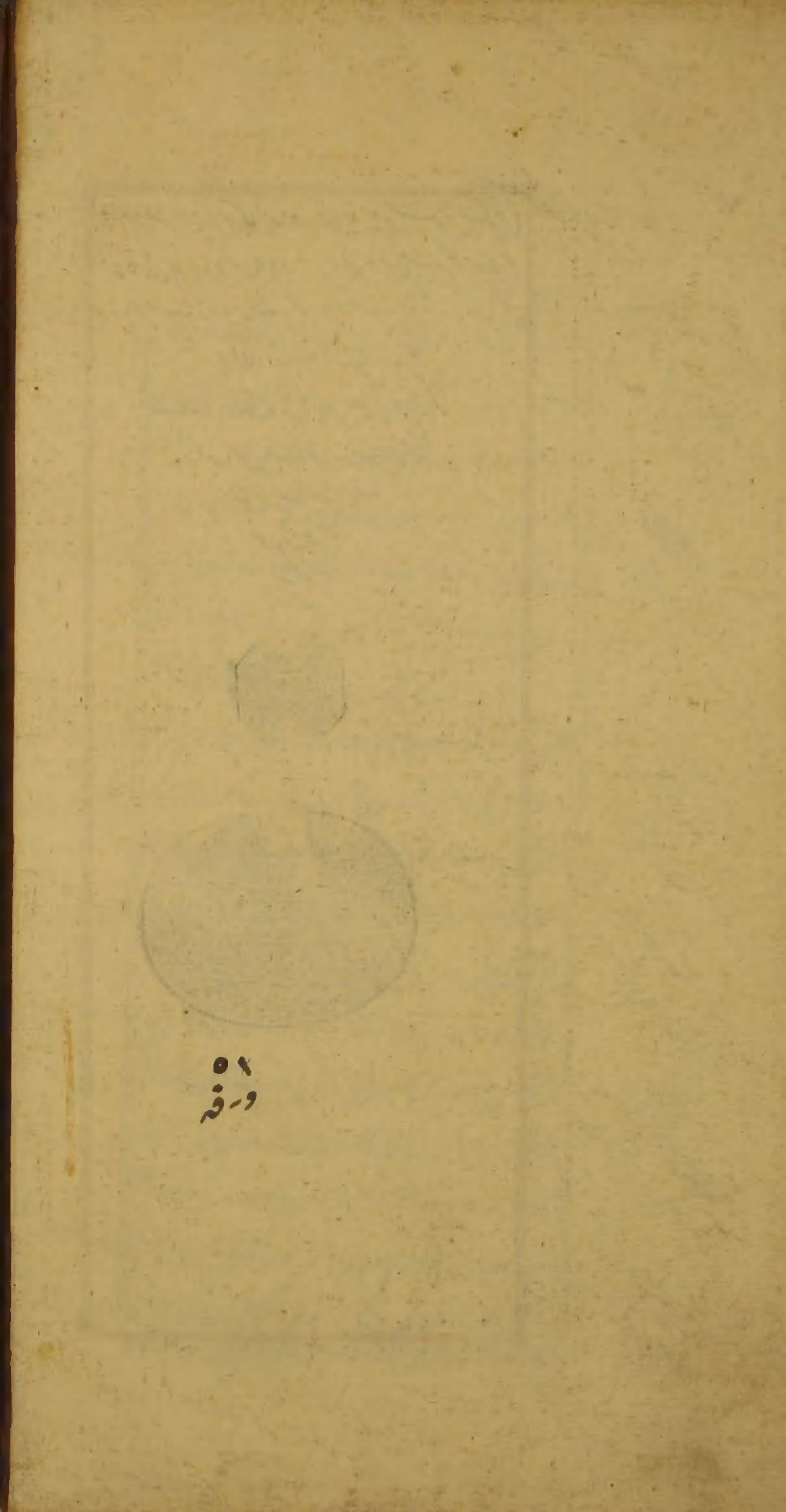
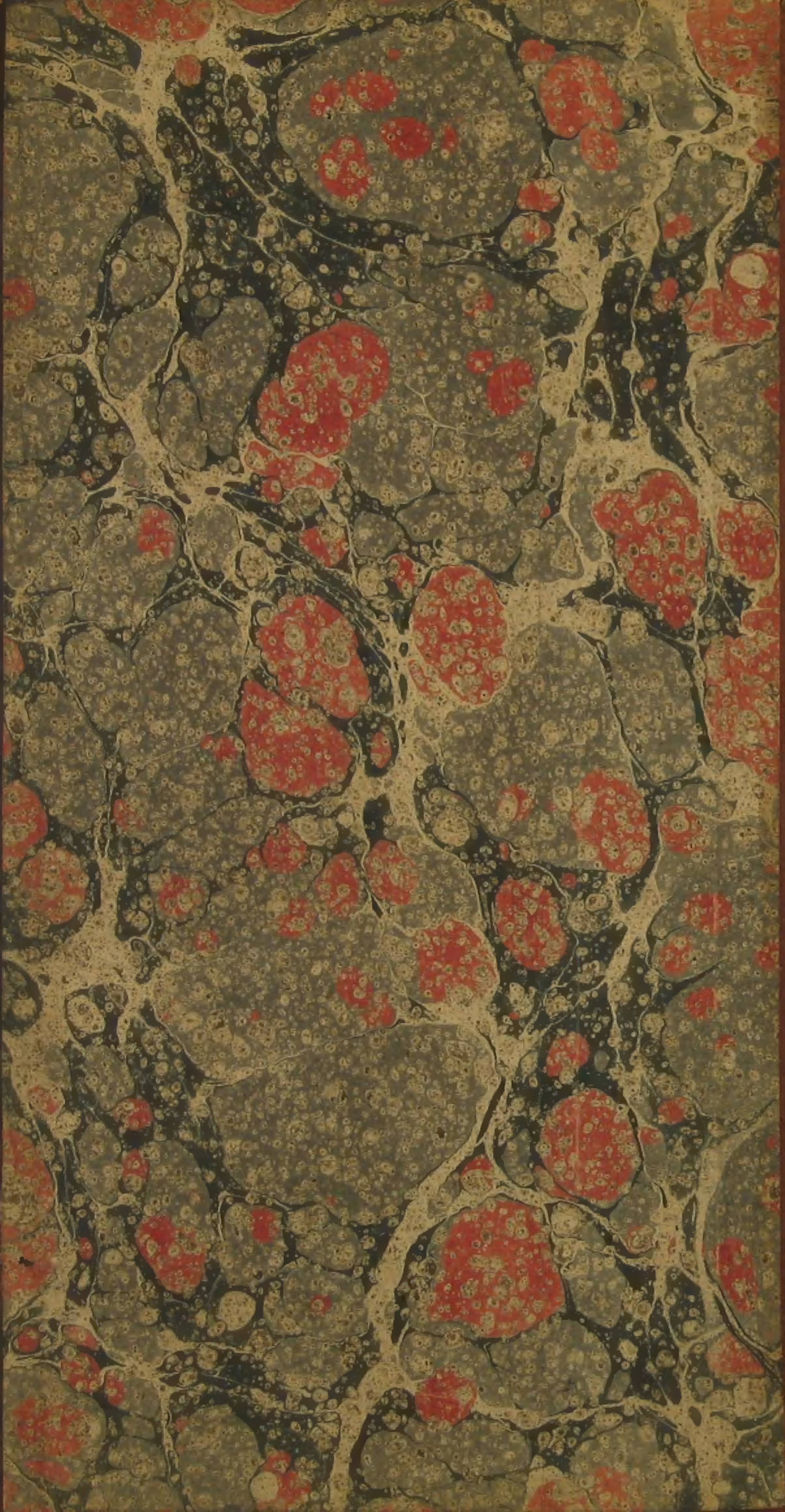
۹
ممول اولن مرحوم در فست
بکیرده و حاکم سلطان

T. C.
Millî Eğitim Bakanlığı
Köprülü Kütüphanesi
Başmemurluğu
Sayı : 290 T.C.

۹
تاریخ توختیم ز عیانی
تاریخ بابلس حجت و غفران
فانی که مراد است مقصودم
یعنی که بن چه توخواهی آن

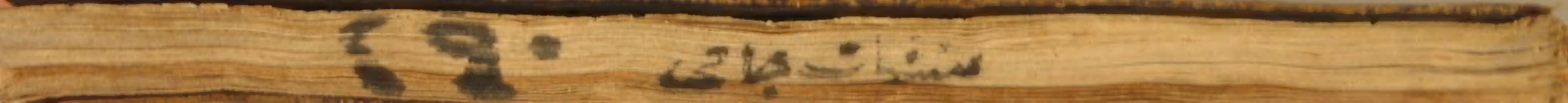
۹
دیده توختیم ز عیانی
تاریخ بابلس حجت و غفران
فانی که مراد است مقصودم
یعنی که بن چه توخواهی آن





۵۶
۹-۵





منشآت فارسی لولانا جاس
قدس سر العزیز

۲
بمحل امن مراحم در قفس
بکلیله و حسن سلطنت

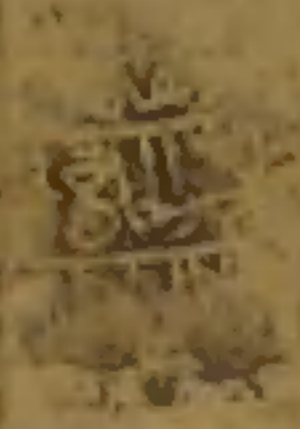
T. C.
Millî Eğitim Bakanlığı
Köprülü Kütüphanesi
Başmemurluğu
Sayı : 290 ۱۱. k

۲
بیت تو خدایم بر عیان
تشریف بایست حجت و عقان
فانی که مراد است مقصودم
یعنی که بین چه تو خواهی آن

۲
دیده تو خدایم بر عیان
تشریف بایست حجت و عقان
فانی که مراد است مقصودم
یعنی که بین چه تو خواهی آن



ع. اسکن کہ وفات ہوئی



باب وقفا عذاب النـ

791

ایسکا کہیں
اکہ جو تو در زمانہ نیست
انہ انہ فلق اویاوری کہ

میرزا

ناکی زخم سود و زبان رنجبه تاراج
از اجاب بیاسناغ می کرد و بیاس
دینا به سماعت که از زهر غیری
با خصم مدارا کن و با دوست

۱۵۰

توسلے زلفک قدر چہ با بالکد
تو خورشید جهان بر جہ کہ در شمع

3

بسم الصبح زمینی بی محمد و قتیبا
که بدو است مراد از کاف و کاف

ولم

در قالب فرموده که اگر کسی بخواهد
الصلب علی بابک لیلا و خارا

ایستاد ارشد
بی بی زهرا
ایستاد ارشد

۲
اور افاقہ ہرگز میں سے نہیں
وہاں کاں فی علیہ حقیق

سیدان و سادات

لا ادري
صد سكه و صد بابا داد كنه
از خوي زاد كنه

صد سال پروردہ باقیست بنابر
خندان بیکه دلش کنی

در آرزوی مبارک و خیر

و **دست** **دانی** که **میکوای** **صفت**
کار دانی و **کار** **و** **فر** **بیت**
ع **را** **دست** **خجسته** **مرا** **روی** **و** **صال**
سر **خط** **دوبان** **نود** **دارم** **مردان**
س **آن** **ب**

کرمین فلک در نوحه نصف آسمان
کرمین آسمان

این که خداوند بزرگوار است

مرکب کمال جهان خلق جهان
و اما کمال جهان عجب نیست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

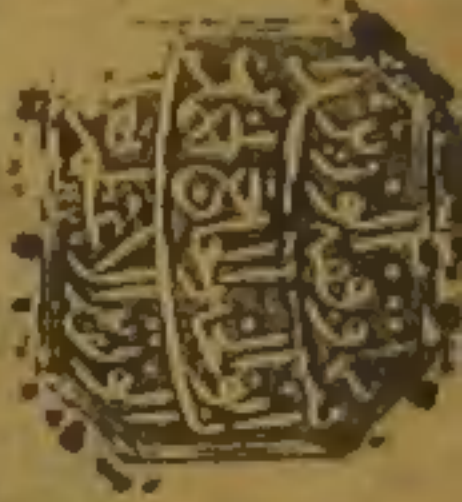
بسم الله الرحمن الرحيم

بعد از انشا صیغ ثناء و حمدت و نه انزال علی عبد الکتاب
و بر از ادای وظایف و درود و محبت و فصل من اولی و محبت
نموده ای که هر چند این کینه بر سر ارضعت انشا الطلع یافته
و بر آنما نسبت بهانه فضیلت انما بقدم اتباع شفاقه آما جوهره
حکم وقت و اقتضا حال رفیع چید در مخاطبه ارباب جا و جلا و محبت
اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود و بعد طبع سلیم و تقوی
بعضی از جمله مخدوم تمام عیار نمود و درین وراق حبس کردند
و ترتیب داده آمد تا بد که بدین وسیله بر خاطر مقبل عبور
و ظهور بر ضمیر صاحب دلی سرمایه جمعیت حضور کرده و وقتاً
لصدق البینه فرجیع الامور و هو علیهم نزل الصدور **رقعه مبارکه**

بسم الله الرحمن الرحيم

هر چند راه دره بر راه و روی نیست که خوشی و جود و محبت
تا در سوار او کند عرض حال خویش از فیض عام او بر درستی
و طایف نیاز سگسته کی و صیغ سوز و دل بسته کی برین کبر
خادمان آن درگاه و ملازمان آن استا که بنیاد صادق و کما
راست است بوقوف عرض رسانیده میشود و التماس انتفا
از خاطر فیض و واسطه دولت دینی و دنیوی و رابطه سعه جوی

آنرا را که در
و از خود چیزی
کفر نه
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



مقدم فائده که لفظ کو خوشی که کور دل
که او در راه دره بر راه و روی نیست
و در سوار او کند عرض حال خویش
معانی است یعنی کور دل را که خوشی
است و بعضی میگویند رسد و انتفا
نموده جود و طایف

و مندرست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و معنوا رست میرود و وجه ظاهر است که این نیازمند مخلص را
بجز نظر عاطفت که بانه معشکان آن استا نه پناه نیست
و بجز سایه مرحمت بار یافتگان آن و تنگانه آرام کا نیست
پت ای خاک درت قبله ارباب اراوت که روز و سوبی تو
نیست ارم که ارم اطناب موجب سست و ابراهیم نیست
سلام الله و نجیانه و حمت علیکم اولاً و آخراً **رقعه مبارکه** سقیا لایام
مضت مع حیره کانت لاینا بهم فراحاً آما علی ذاک الزمان
و طیبه ایام کنت فیها من اللعوب مرآحاً **رقعه مبارکه** یادان در که در
می خانه منزل دهنم جام می در دست و جانانه در مقابل
دستیم قصه کونه از سمول فیض بر مرفوس بود حاصل
تمنای که در دل دهنم نیاز و افتقار و عجز و احتیاج و بقیف
عرض رسانیده میشود ملتس آنکه دور مانده کانه دانسته
بالکلیه از کونه خاطر فرو کردند و گاه که هر در اوقات
حضور در مجلس شریف بگونه خاطر بگذر **پت** ای بزم و صل
حاضر غایب از دست کبریا زانکه دست حاضران از غایب
کونا نیست از با صبر ابرام شرط ادب نیست سلام الله و برکا
و حمت علیکم اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً **رقعه مبارکه** سقیا
منزل به جل من فاق کل الانام سلام علی طایفه کعبه بطحا
ترجم الکرام سکتف در ابلاغ نجیه و سلام و تصلیف و اطهار
سوق و غرام شیوه اهل ناموس و سبیه ارباب نیست

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

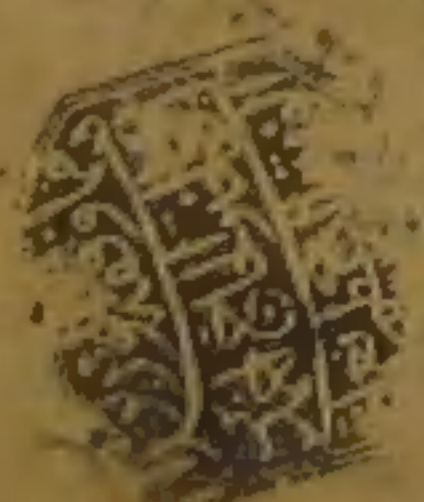
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



بارم توفیق آن ده تا کسم بر درک خاک اند درگاه عاقل و توبیاس از و بصر

اند و در نشینند و نه توبیای که چشم هر خواب آلود و میند
پست از خاک در که سره اهل بصیر نیست حاشا که کل و ید
هر بصیرت شود و مع هذا رجا بسول کرم می آنها سر تنیدی
بالنعم قبل استخفافها آنت حسا بهد این امنیت غفر بقیع
عزت و امتناع بکساید و از و رای تق غیب علی احسن
جمال نماید **بهر** کر شاخ صبور بر برید چه عجب و رحمت و ک
بهر آید چه عجب چون دل که خلاصه وجود است انجاست
تن نیز اگر بر اثر آید چه عجب **پست** عجب اخذ تم نوادی و بعضی
فا الذی یضمر کم لو کما یضمر کم کلک اطاب از حد گذشت
طل عالی بر مفارق دلنی و عالی ابد الاله مدد و بالود السلام
رقعه از بسمه سبحانه اظهار شوق و عشق **بسم** بتبیل تراب قد اقم
سده سدر مقام قدوة الانام و بجا خواص عوام و **بسم** عا
طلال جلالة الی یوم لقیم **بسم** حدین فقیر است حاجت هر ط
آن حال کرده و روی و قیسه تضع و تباهال و در هر یک
شعر نامه شوقم در آن مجلس خواندم هم بر زانکه می رسم بر آن
شرف آید کرانه چون نور سینه فیض موج آن بحر حیات
شکاف تیر خرم انجام بگذران **رقعه** بعد از عرض نیایش
و شکسته کی و شرح تعلق و دلبسته کی برین مجلس
شریف و موقف منیف خادما آن آستانه و ملازمان آن
دولت خانه عرضه داشت آنکه جناب بولور محمد می ترک

از دست که توبیاس از و بصر
که می نویسد و مقبول شود
آه و ناله حکایت نیست
که صد که زبان می شکست
نقد است و آن اندر
در سینه زلفت و فرح
اندیشه حرف دل
از ناله قید غمت

از دست که توبیاس از و بصر
که می نویسد و مقبول شود
آه و ناله حکایت نیست
که صد که زبان می شکست
نقد است و آن اندر
در سینه زلفت و فرح
اندیشه حرف دل
از ناله قید غمت

از دست که توبیاس از و بصر
که می نویسد و مقبول شود
آه و ناله حکایت نیست
که صد که زبان می شکست
نقد است و آن اندر
در سینه زلفت و فرح
اندیشه حرف دل
از ناله قید غمت

مجاورت کعبه جان و دل کرد اند و روی مسافرت در کعبه
آب و گل آورده اند و جوهر قدس رفت قوت را بعد از زوال آفت
اند و وقت دولت صحت را بعد از احوال شناخته منصور این
که **عالمی** عمر یک یک می شود خود را در سینه صبر می نمود خود را
چون بحر بر آمد که ام صبر و یکب المنة که از مودم خود را در
زبان خود ساخته میل مراجعت نمودند و بصوب احوال در یک
سایر غزلان غایت معاودت فرموده اند تا شک نیست که در
این تصویر را بهین کرم از جبهه حال ایستاده خواهند فشان
و زنگ این جمالت را بصقل عنایت از آینه ضمیر منیر این
خواهند فشان زدود و این کستانی بار فرموده این
واقع شده و **الانظم** چه یار بشار که خسته مهر اسرارش بخور
انور نوید همین رفت قدر او پس که خود را در آن حضرت
از دزه کمر نوید حی سبحانه و کجای زدی کار از بی بهر کی
دوران محفوظ دارد و هر را از از بهر سندی زدی کار محفوظ
والسلام والا کرام **رقعه** نیا روی کنی و بجز سنگینی موقوف عن
رسانند و بشود شوق غوام بای بوس فخر کرام زیاده داشت
که بفریز زبان و کمر زین بیان توان نمود مجد احوال اینجا
آنکه گشتی خراسان در کردایت و اصحاب گشتی در غایت
نظم که سطره بیت عزیز از یزد ممکن که بسجل بجای بزند
سایه مکرم و معک بر مفارق کابر و عالی مدد و **الرقعه** بعد از

از دست که توبیاس از و بصر
که می نویسد و مقبول شود
آه و ناله حکایت نیست
که صد که زبان می شکست
نقد است و آن اندر
در سینه زلفت و فرح
اندیشه حرف دل
از ناله قید غمت

از دست که توبیاس از و بصر
که می نویسد و مقبول شود
آه و ناله حکایت نیست
که صد که زبان می شکست
نقد است و آن اندر
در سینه زلفت و فرح
اندیشه حرف دل
از ناله قید غمت

کمال
 اینا بهر کفر و فتنه و باج و کربان
 و در دل نیست و در دامن نیست
 وین عذراست حال خیزی و در
 کن بر فراز نیست این شود در
 از انجا که جویان سپهر
 تیغ خلاف بهر آینه و بیان
 با خونین گرفت نظر چشم آفتاب
 بفریاد هفت اندوه و کربان
 عمار الدین و درم و درم
 هر که در طلب خون و درم و درم
 باج و کربان و درم و درم
 آفتاب و درم و درم و درم
 آرزو و کشته و درم و درم
 بوی فک و آرزو و درم و درم
 اهل ادیان و درم و درم
 جوی و درم و درم و درم
 که مراد و درم و درم
 این همو که درم و درم
 خواهد شد

وادی
در حوضه فضا جبهه
برینان اخلاصها
من دبا و سبب انهم

فعلن نفعان

مکان نقلا تعلق

آنها که حال را بطوریکه
باب بود که در جنبی
در دفتر طبیان می
ناب که از این عیش

باده و آب جود و کرم
از آتش سوزد و جان من در دل
کافور و گشت عیان مغیره ایتمیم
اسم با نوح احسان مخمور خورشید
شکر باختی افراتفت

نامت هر صادق که غریب فتحا رتازد و نصر تباری از
 دست داد عغانه غریب مستقر دولت مطوف کرد و **قطعه**
 امید و ارجانم که منعطف کرد و عغانه غم زد و دی بفر
 جلال رسد بخاری نه تاجها ز دولت شاه، نزل نصرت
 و بنور رنج در جهان **توفیق** از هیچ طرب از مطلع امید
 نفحات طغیان گلشن اقبال زید، نامه بسته سر آمد ز مراد
 دل نه حاصل نامه مراد که دلم میطلبید، فتح تا کرد و جونا فخر
 نامه مسنوز، با تمام دار و جان ریخته فتح رسید، هر که ایوب
 پیر از کوهر حشمت درون، چون صفت سده بن کوش
 چون این فرمود شنید، چون مظهر شریفه سنی از فتح قرینت
 جدید بجا کشید نه شاه را و انتظار رسید، مراد آن فتح
 سر پای هر فروع خسته، و در مسم طر مجروح شناخته، زبان
 حال و دل در مقابل شکرت که از همین مقال است که **قطعه**
 مداح که آن نقش که خاطر میخواست، آمد آخر ز پس برده
 نقد بر بدید، چاره کید که بدخواه براه تو نهاد، خجری
 گشت که جز در جگر او تخفید، چهل دعا و مخلص دولت خواه
 و خطبه مدعا را گویند بر استیاده، آنست که هر روزی فتح تا
 با کبر مخالفان ضم و در نماید، و نصرت بران از با فرت
 منضم همه کساید **میت** دمبدم جای از جنس کساید
 سو تو فاسخه فاتح ابواب مزید، نازل رافت و سایه طاعت

[illegible][illegible]

آله محمد و ديار **محمود** ستمه ستمه چند بسم دست و
 پايك ديار ديار را، فتح از ساعت كه پايه دولت ديار را
 يار اگر طعن فرستد كاريم زد و در نيت، زانكه با او سر فرستد
 كه حرام اعين را، خوانده مي شود ما شمس بر دولتي جوشد
 نامه است تقويه جان طر كه دم آن طومار را، اصفاف مصطف
 از ملاحظه و ملاحظه كه از محو ازان نامه غائب آيند و مضمون
 صحيفه محبت آيند بجاذبه شوق و ذائقه ووق كسيده
 و جسيده شده نياز و افتقار و عجز و انكسار بوقف عرض
 ميشود، و نياز مندي بدولت هست بوسه خداوندی
 ز ياد آهست كه بقرير زبان و كثر زبان بيان تواند كرد **دعای**
 و بدهام از ازار ازان رخ و در ميخواهد لم، تا دهد بر سر شير
 حور آن آزار را، ليكن نازك با شده از طر نه انم چون كنم
 درج در كفنا كم كود دل سپار را، ايند لكه بمحض فضل و
 امتنان از حضرت راجب الامكان از كار مضمون و از كار
 مامون، در مقر حوت و مستقر جاه و حمت بدار دست
 بنده جاهد دعای او كه بر ماند رست، خدمت رين به
 دعا كويان خدمتكار را، چون مراد آن آمد و هلا شد برادر
 او مدار اين كشيده و وار را **دعای** فرار باد است از ان
 دلستان بيار جانرا نيز بدول خوش جاودا بيار چون
 صحیح است ساه جهان بروا مرو حدیث از لب ساه جهان

این سخن ملک جویو با کمال
 و این بقیه از جمله کلمات
 و ادب مع انصاف از خرد
 آن که نصیب از حدیث

حالت بی حجاب
 گمان بر دم مکر و در حجاب
 حالت کف با من افکار
 خیال است این حالت با کمال

از شوق آن که در سیم سواد
 عشرت بر نیت از آنکه است در
 و در نیت آن که در سیم سواد
 و در نیت آن که در سیم سواد

بیار یعنی شوق و از آنکه در کاب بوسی حضرت
 خداوند که همواره سباه فتح و فیروزی در کاب
 جاه و جلال او باد، و عنان سعادت و بهروزی در کف
 و دنیا و اهل او بخانه از دست رفته که بسیار وی
 و توانا می، و بیز و مصابرت و یکبار بر اساک آن
 کرد، لاجرم کشته نمودند تبه ظلمت قی، و کین حشر
 استیاق را حرم چند مبنی از طرفی از ان و سطر چند
 بسط را از ان کاسته خانه نیاز و خلاص رقم زخم علم
 افتقار و اختصا صیگر و شعر جوب بسته نیست
 همچون دوات، که چون خانه با او کسایم زبان را
 کنم نامه را محرم راز خویش، نهم راز دل با در اندیشه
 هر روز در پوزه در دستان دلین و همیشه اندیشه
 حوت خوانمانه نیک اندیش، از درگاه و اهد
 الاطلاق و مبتدیان لغم قبل الاستحقاق آینه است که لایزال
 و ولایت مخیم عز و اقبال از حضرت را از طوارق
 حد ثمانه مصونه و از بوارق ملوانه مامون، در سایه برآ
 نصرت سار سرفراز دارد، و ارضه امر کوس ظفر
 انار کوش بر و از قفا **دعای** صبا از مروا و اید بقا
 با دجان من، که مسکوبه حدیثی مروی از جان جهان
 ز جانمانه نامه بل کر سباحتی شده دارد، بر در دول جهان

این سخن ملک جویو با کمال
 و این بقیه از جمله کلمات
 و ادب مع انصاف از خرد
 آن که نصیب از حدیث

این سخن ملک جویو با کمال
 و این بقیه از جمله کلمات
 و ادب مع انصاف از خرد
 آن که نصیب از حدیث

کلاه کوشه قدر و منزلت شان با وج عرت و زروه گشته
 رسانند، همه بکمال و بکربانه بوطیف شکر که از قیام نمودند
 و قوا عدست پهباس و ارکان فرموده بگویند شعر حسروا
 قایده عدل فروز کن که ز عدل عرصه ملک تو هر لحظه فروز
 خواهند شد، فتح و نصرت ز خدا خواه که برست خلق مدعی
 کریم پیر است ز بوز خواهند شد، لایزال دولت موافقان در
 معوض از دیار باد، و کردن مخالفان در ربه خضوع و انقاد
 رفته ای با همه سبب از نور ازل دولت منور بارگاه اسرار
 اب و در تو مصور بارگاه که عمارت عزم تاجی سولی، ملک همه
 عالمت مسخر بارگاه، مظهر سلطه مبنی از انتظار امور ملک ملت
 و ایام مصالح دین و دولت بدعا کویا مخلص، و دولتخواهان
 متخصص رسیده زبانه تبار و دست بدعا که هر شکر
 که از رفته، و بلسان خیر خواهر گفته که بیت شکر خدا را که
 بعون ازل شده بصفا جنک و خدمت بدل مبنی اقبال دین
 گمنه دیر گمنه دیر، غلغله از خشت که الصبح خیرا که ز روی
 دم شفا و شفاق، می سپرد و داد و دقایق، این همه ضیعت
 عدلت و داد و دین همه فرزند تو از عدل زاده، عدلت شاه که
 این سازه بود، فتح ممالک همه آسوده بود، باد بقا شاه جهان را
 بکام، تا بود امکان بقا و السلام رفته فر بر صمیمه حوالت و امان
 از حضرت که آینه صوابا مصالح دینی و دنیوی و عوالت صورت

کن

کس را مقاصد صورت و معنی است، و روشن خواهد شد که
 چون حضرت ذوالجلال و الاکرام، از آغاز تا انجام همه مطالب
 ایشان را به آنکه تهیه است با ظاهری را که در آن مدخل تمام
 باشد مسیر ساخته است، و بواسطه حسن نیت و صفای طریقت
 که نسبت به خود ظاهری دارند بسبب از اطراف و اکناف مستخرج
 گردانیده و امیدوار خیل است که بمقتضای قضیه نقد حسن است
 فیما مضی که کمترین بماند، وقت لایق در جریان امور هیچ
 سابق نباشد، و زمانه استقبال در تحول احوال با ماضی موافق،
 صبر در امور مطیعه ظفر است، و استیجار در آن منطقه خطر حتمی
 و تمام عا که مسنوره را با طفرم غنیزه دارد، و از خطا و خط
 در المیز و السلام و الاکرام **قطعه** بسم سبحان عینیت نامه بوی
 سربلندی و شرف سعادت مبنی از توجه لوار نصرت شفا
 بجانب این دیار بخلص دعا کویا، یکدل و یکدور رسیدن
 سوار و لوار رفت و رجو داد، و دیده امید را بر شاه را
 انشای رهادر، و غنچه فراق و ترانه ویرانه استیاق
 این از نیست بیت مبارک ساعی کانه مه بستر ماکند منزل
 ز وصلش سرفراز دلجا با قبایش باز و دل با چه جفت
 اختیار ساعت سعد از برادر، که ساعت را سار تها شود
 از مقدس حال و در مطیعی از عینیت نامه استفسار از ان
 معنی که چهارشنبه آفر صفر بانه استخار یافته است رقیه بجا

خدیجه عقیقه و انیس
 که توان کرد جان فدای
 نماند آن، مسافر از راه
 و بعد حیرت و دردم دین
 بر این دین خسته و خسته
 از اگر با فرشتگان عید

کشته است دهان که حکام
 در خیمه افروزت صبر از دل
 قطب از خیمه افروزت صبر از دل
 که بیدار است که خط است
 تو از خط است که خط است
 ز اسب از خیمه افروزت صبر از دل

چهار سال از فرموده

چون مرده کجاست خفته فروست
که این مرده آغوش جان است

عینه علیه سیه مرتبه اند در آن مرتبه است که بحروف مرتبه
و عبارات مرتبه شرح آن نو آن داد و جادوانی است
که غفریب قریب مجیب غرض لطیفه که مستقیم این نیست
مستفی بغایت و اینست از نجوم سده اعراب و نجوم بکن
بطور بظهور آرد و مستحق ارز و دست را پیش ازین در
حوری و تنگنا بخوری نکند آرد و فانه علی مایه قد
سخن در از کسید و نوبت با قایت دعا و نیاز انجا
قلع و قمع اصحاب شقا و شقاق علی آئینه لطیف میسر آید
و حال و مال ارباب و ما و دوا و علی حسن الوجه مقرر آید
و السلام و الا که امده از سیه سجا دادند که قدر آن شا
جهان نه چاره در دستار او نهان، جان به بیار
آن مرد و مان، به جا که شایه باین مرد و مان
لا یزال خواطر و تلخا مان از حضرت بنیتهای خیر متحول
و بنیتهای این بنیتهای صالح مقرر و نهان، و علمای این
از محبطات سمعه و ریاضه و مأمون باد و چون درین
و لا حیفه ها یونز قوم فضل بر عنوان و رموز لطف در
مضمون بدعا گویند دولت روز افزون رسیدن ادب
با در آن جز بادی و طیفه دعا رخصت نه و بدین چند کلمه
اقتصار افتاد و السلام و الا که امده از سیه سجا دادند که قدر آن شا
راست مهنوز با ما به ترع و غوغاست مهنوز به جرم خیر

عمرت در از باد که من در بناد نو

خون

دارم امید انکه بابت ما رسم

خونز ماحسته دلانه، و این طرفه که جرم اطفال است
هستوز بعد از تجرید و طایف محبت، و تمهید قواعده
عامه عبیر افشانه و پیرانه عظیم القدر کبیران انان
را رنج فرمودند، و فراموش زاویه جنول را بر سحر
قلم یاد آورده اند **شوال** و عایه که بنود به اعی مصاف، عجب
ریا بل کر خلص صاحب فانی بودند اندر دعا، نه خط
کجند در دنیایا، بود خواست از **شوال** سلیم در
یافته از قدر عظیم نثار مجسم جاده و جلال و عکس
و اقبال میکرد، و دهوره از حضرت و هب علی الله
بکم اسع الدعای اجابته دعوات عایب لغایب بادر حاضر
میل خاطر ارکان دولت بر عایه رعایا و برأت حیات
سمت از ظلمت قلم بریرا که سعاده دینی و دینوی کار
آنز مشروط است و جمعیت صوری و مخور بعم اضلال
مسدود است برود بسمع اجابت مسموع بار، و بغیر
مشفوع رنده خونز شاه تفقد بکذابی بکند، و ز لطف
نظیر بینوایه بکند، از دست که از بینوایان هیچ
آنکه بصدق دل دعایی بکند، و حسیح و کاسیل خاطر دعا
آنز حضرت بر عایه رعایا و شفقت بر عامه براناز
کرد انار، و از ادرین جهان سبب امتداد دولت و در
جهانز جبت از دیار سعاده داراد و السلام و الاکرام **افری**

ای دلجو
 جان منان بیست
 جفا بودی کردی
 مجرم چون عاقل
 از چشم
 چون نفس از دست
 جان بقتل
 چشم منم روی بداری
 نیت ز در آفتاب

د وصف ترکیه و لفظ دارا
داد لفظه را خود صف
مبتدا در کتب
نوعی زبان و در
عین ندرت و در
کتاب و در
آنجایان و در
آنها و در
کتاب و در

۳۶
فدایم خدا را با عشق و محبت
و کمال احترام و تعظیم
و بزرگواری می‌پسندیم

[illegible]

کود مضاعف کنن
طریقه اندوز
۶

مردی که با او دوستی بود
از آن غیبی که میامید به غلبه یکدیگر بود
منتهای شکستن
در شکل یاد از شکست و بیاد شکست
ولی وهم برادر و دشمن
زین جعبه اوست یعنی در آفتاب و
پیدا کرد بفرج خود نیاید

۲۷

وادی حکم
عجب دامن
بها نفس
بها از شنیده جهان
بسی خفته بر باغچه مانی

کودن در آفتاب مستند
کافور صبح ازین آفتاب نبرد

[illegible]

سید علی

[illegible][illegible]

Fi

۲۲

۲۲

52

که اقبال از غیر او بار نیست. چرا اقبال او رنگ او بار نیست
 خوش آنکس که اقبال او روی نیست در دین و دنیا
 و دو تو امان نیک اندیش سواره دست دعا برداشته
 اند و نامی هست و منت بران گذاشته غنای بعموم غناست
 بیعت مقلب القلوب همه که در آنها مفضی بصیرت صفات
 و کثرت مکرمت بر راز قلم مفرح اگر دلبسته خصوصیات
 بحسب و ولا کرد **دشمن** خوش آن دم که این جنک این
 داور شود سرسریاری و یا وری گمن دوست را
 باقبال و کام شود تازه عهد و وفا و اسلام **توفیق** بعد از
 عرض نیاز بس انحصار و ایجا معروض آنکه این فقیه
 میخواهد که خود را پیوسته بنوشته بر خاطر خطیر بگذارد
 و هواره در کاغذ باره جوهر اخلاص بنظر کیمیا اثر برساند
 اما چون بر قاصد را بدین مقصود نمیتواند برد و هر طایفه
 طریق این مطلوب نمیزواند سیرد این معنی جز گاه گاه
 صورت نمیند و از سر عیب دیگر در بطور می بیند
قطعه ترک ارسال قاصد و نامه شتوه هوشمند آنکس نیست
 لیک نور حرم غزل تو مرغ را جای باد را زه نیست
 آتید واری جنانست که غنای قریب مجیب غزل
 لطیفه انگیز که حجاب عهد و نامه از میان برخیزد
 و دولت ادراک ملاقات شریف و آهنگ معالای لطیف

فصلی در بیان
 در بیان
 در بیان

فصلی در بیان
 در بیان
 در بیان

علی

علی این مال دهن حال میسر کرد و دشمنی وقت آنکه آمد
 کزین نیلی حصار روی بهایی عیان خورشید و از
 دیده امید را روشن کنی، تنگنا عیش را گلشن کنی
 محضانه و حوسانت شاکام و دست بوسندت نجات
 و السلام رفتاری که بامارت **بآی نظم** اندم که فنا دانستی
 سفت و نابو که کنم کی بخاطر گذشت اگر مرغ بر روی
 تو یا یاد روز داخدا هم که وهم بانه در دست
 چون قلم برداشتم و اندیشه گاشتم جز اعتدال و قضا
 که درین چند روز واقع شده معنی در دل نکشت
 و صورتی بخاطر نکشت اگر چه این نیز خالی از غف
 تصدیع نیست و اوقات شریفه را به سایه یقینی
بیت اگر بیا لم پیش توان ماله در دست بود و غنایم
 عذر از در دست دیگر بود و مراد و نیور و سالار است
 محصل با کفر و تجانی که چون از دل بر آید همه بر و حای
 جان فرایده شمیم آن درین فیروزه منظر دماغ قدسی
 دارد معطر هر صباح و مسا با صحایف دعا و شایع
 از کمال محبت و دلا محوب شمال و صبا میگردد و چون
 تکلف در شرح سؤی و خلاص از تو هم سمعه و عای
 نیست و مبالغه در اظهار بیاض مندی و اختیاض
 جز بر قاعده ظاهر بنیان خود مای جاری لا جرم از

بیر علی

سجده
 به شرف نیست هر که از این کمال
 در دست کم سازد و مالیدن در
 در دست کم سازد و مالیدن در

عذر
 چنین که در زلف تو بر سر
 کرم تو دست گیر که توان
 کرم تو دست گیر که توان

عجب
 عجب
 عجب

در کتب معتبره در فرائد و در کتب معتبره در کتب معتبره

در کتب معتبره در فرائد و در کتب معتبره در کتب معتبره

از کتبه و بساط آن در نوشته میگوید و جزین کاری
مبادت گاه یکگاه که در ظل طلیس دولت شاه خط
خود از دل بر تراش بر ارجین یا خلق باقی **تو لغز** نه
حامه دلم را از جهان استوارانی چون حکایت میکنند
باز زبان نیز جسم اسبها را از جاد اینها شکایت میکنند
حکایت تادی ایام فراق و شکایت توالی آلام
بیش از آنست که بهد و کاری و آردمان بسته و
دستباری خامه زبان شکسته در طول این نامه
آنمقدور باشد و در طی این صحیفه نشر از مسود لاجرم
سه آن باب کرد ایهاست برود **دستور** از ساعت که بی
تسویس اعتبار در آن فرستاده مجلس است باز این
بوسی تعلیمی که دانی زمین بوس دعا کوپار سنگ دل
از انتهای مصون و سالتی از انقطاع مومن میسر بار
با کتبی و آله **المجلد** **دفعه** سلامی کرد از زمین نیز دین
کتاب عقد ما از رشته جان سلامی از کتبه طره لام
دل صاحب دانه آورده در دام سحر خوش تر از
فرح علی الف در در کتبه قد حو طوبی زیر آفتاب
از جسمه ایم عین در بار طوبی عین تسنیم **تو لغز** نه
و به مجلس بنیف گردانیده موضوع آنکه چون خدمت
مولوی را شوق زکات بوسی عیان گیرنده بود خود

فراق و در آن فراق و در آن فراق و در آن فراق

هر فراک اوستن واجب نموده لاجرم این رقعته مصحوب
رسالت تجرید تحریر میوسته بخود فرستاده شد اگر صحت
داشت بعضی مایه بر رستاده و لایبت هر چه نه قبول
دل یک است بایدش از صفحه ادراک شست دولت
عجل مقفی بعباده اهل بر وجه کامل میسر **تو لغز** نه
تو طفل معنی را بنیات حسرت بر ورده غره صبح از
طره شام رشک رخسار تو خطان کرده قصه گوشت
در از مرا یاره یاره بر و ز آورده صحیفه شریفه شجون
بعانی و عبارات لطیفه نزدیکان دور و دراز نزدیک
بخود را شرف سخت و صورت هر خطی خطی روی
و از عکس هر حرف فرخی بر تواند خست و از شوک
شکوه غنچه های شکر و ناله هایید و از خار که کلها محبت
و دعا شکوفاید **ار پست** که لطف تو بگذرد بخارستانها
خارستانها شود بهارستانها حکایت کله و شکایت
بنابر آن واقع شده ایشان از رقعته این فقیر تصور کرد
اند و در تحت تحریر و تقریر آورده و الا شعر نایه از تو
چون نه معالیه که کسی را رسد در آن کلمه نیست **تو**
بخج که کلمه منند زانکه لطف تو اش زینج بکنند
حق سخا و کما همواره در نظر رافت شانه دارد و
بافت نظر بخودشان بگذارند **دلم** **تو لغز** نه

کار

در کتب معتبره در فرائد و در کتب معتبره در کتب معتبره

در کتب معتبره در فرائد و در کتب معتبره در کتب معتبره

اخلاص بسیار افتقار و اختصاص مرفوع آنکه درین
 چند روز از نایب فکرها و از غزلی جدید
 بخلصه قدیم رسیده نکته دانه سخن در شیرین زبان
 نظم کسرت عقه جواهر منظوم از اکو شواره سمع قبول
 و تسلیم بلکه حایل کردن در صنوع و عظم خسته طریق
 آن بر داشتند و معانی بدیع بر لوح باز نگاشته
 داعی نیز دفع کمان کمال و رفع همه تساهل را آنکه
بت زیران در قیاس خرد و انان بنیاید جوید
 طبع جوانان کو هر چند از خوی خجالت کز ذکر کرد
 صدف صدق و ارادت بر درج و در بسته دقیقه
 محبت فراهم آورد و تحفه سبک محبت و هدیه نظم
 جمعیت میکرد **آیت** رشته این نظم که کوهر تاست
 نیست کهر بلکه صدف یار تاست از یور افرسند
 شاه را با دگر نبوده درگاه را همیشه ریاض سخن از
 رشحات طبع کوهر ریزشان تازه بار و فضای جهان
 از لغات نظم دلاورشان بر دانه **رقعه معانی**
 لاف شوق است در تنم لیک در عمر دراز که چه فرست
 زبان بکسته نتوان گفت باز بعد از تبلیغ سلام
 تعینه و ایهام معروض آنکه چون نامه مشتمل بر معانی
 نامه ار که نام زد این گم نام زاده فقر و انکس شد

این شعر در
 کتاب
 تاریخ
 ایران
 در
 عهد
 قاجار
 در
 کتاب
 تاریخ
 ایران
 در
 عهد
 قاجار

بود رسیده دیده رسیده را نور و سینه اندوه
 رسیده را سر و بخشید سخن هر یکی را در بهار رفت
 غنچه یافت که از شکفتن آن باغ طبع خندان شود
 و تافته داشت که از شکافتن آن دماغ خرد عطر
 افتاد کرد دنی **پیت** درجی دیدش لطیف و نود
 از درج و کبر بقیعت افزون مکنوز در وی دمی
 نسفته در بسته کلید آن نهفته و لهما سه خون
 فکر بیوست و نایافته برکت انش دست باز آید
 جواهر حرفی چند اما نسل کوهر آید و در مقابل آن
 لکه صد فی چند لیکن عامل بود شاهوار در سبک
 نیاز و شکسته کی در بسته تعلق و بستگی انش
 و احب بوقف حضور فرستاد و آن **پیت** **معانی**
 کرد زلفت سر کشی با روی خوب اغوشه که آفتابی
 جلوه هر سو بقانونی دگر باز **پیت** **معانی**
 کجبت ماه تمام، توس فرحت در اوج خور کرد مقام
 دل در خم کبوتر تو سرشته بقیعت کل پیش روی تو
 مدام، امید و ارضانت اگر ز یور جمال حسن را
 نشاید عوده عین کمال را در خور **پیت** **معانی**
 شکسته و خوار بود، این بس که مقدر در سوار بود
 شکل هر معما با لغات طبع لطیف حل مادی و معمای هر

این شعر در
 کتاب
 تاریخ
 ایران
 در
 عهد
 قاجار
 در
 کتاب
 تاریخ
 ایران
 در
 عهد
 قاجار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

مشکل با به تمام خاطر شریف منحل و السلام **رقعه** صحیفه
که از فتوح صادق و صادقان را کلمات فتح است و
از کسره حار حاکمان را خاکی کسر نهاده،
بعد از تمام درایم انتظاری و توالی آلام صطبا
از جانب جناب میر علی شیر علی که مصباح الکرارین
فی رویه کاسمه الشریف مفتوح العین که هم پیش
بصورتی لطیف نگاشته قلم تحریر و حاتم تقریر
کنسته تمت و در یافت منتظران را از او به
واخلاص و امید واران کاشانه اخلاص اخلاص
را مزین روح و مفتوح ابواب فتوح آمد، در مقابل
تجلیات حیات انجام، و تسمیات نفیسی تمام تحف
و ممد و مینع و مودعی میگردد، و شرح تعظیم
زالال وصال حد هر زبان لال حال و مقال نیست بگویم
از آن تقاعد نمود بر دعای متضمن هر تناسل اقصاء
میرود بیت نریغ فتح شاه صف شکن، اقالیم جهان
با و استم، به هر فتح عالم را سکونی، میسر باد همچون
لفظ عالم همیشه در دل حساد ملک و جویین نوک سنا
با مدغم و السلام **رقعه** غایبی بدایت از مضمون مع التوفیق
و نهایت آن مسدود الی یوم القیام، و العین بینما مضیحه
الی الاجابة من الملک العلم، بصورتی نیازنا رسد

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

جرات

جرات و انبساط مر کرد، و میل شعف به نبل شرف
ملاقات پیش از اینست که بصرف عشیاه و غذای
ادوات قلم و حوات ادای شمه از آن توان کرد و گاه
عنان غم و نیت جزم، از صوبان امنیت معطوف
داشته باین دوست مصر و میگردد **شعر** زیر کمر که
از خرابه دهر در کجینها راز زنده جا به کوتاه زیر پای
نهند، و شاخ و دوحه سفالت دست در دولت دراز
لایزال نصال و ضمه میبرد بر منند باد و شاح جو
سعادت جاوید بان پیوند و السلام **رقعه** بعد از غرض
واخلاص لبسان محبت و اختصا معروض آنکه قرب
سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آن حشر
نغمی بزرگست و شکر آن نعمت صرف اوقات
و انفاست بمصالح مسلمانان، و دفع مفاصل
و عوانان و اگر نا که عباد اباسه طبع لطیف را از
شغل کرانی حاصل آید و خاطر شریف را برایشاه
رو نماید تخیل از کرانی را در کفه حسنات و زنی عظیم
خواهد بود، و مصابرت بر آن بریشانی در جمیع
سعادت دخی تمام دارد **مثنوی** راحت و ریخ چون بود
که زان، ریخ کس بهر راحت دکرانه، زانکه باشد
بمنزاع میسد، ریخ تو تخم راحت جاوید، حق شجانه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

ہر کلمہ علی نور

و انچه مراد کی در زیر غلی لغظ
در زیر مراد قیسه کی لغظ قیسه اوله
یک اوله علم لغظ یک ستمه اوله
مطلوبه اصل اوله

دلم
معد
سکندر و ذرافت
زینجا باس

خانه از سر

ک

اسی لہذا فقہیہ یہ نظر اہل انب
نقصانے دار اسے محرومانہ جو
ملا جامی یہ کو خرد کی عتوبہ خواہ

[illegible]

کمال پوشیده بنظر آید که در نیامداری پست مط
 جو حیره بنان آید، ازین کشیدنی دفع کنند
 و از فحوا آن چنان معلوم شد که خدمت این
 اراده اقبال بر قبله مقصود و اعراض از نمود
 بی بود مسا که شد است، الحمد لله علی آلاءه اما اگر خیا
 تغییر امور صورتی، و ترک اشغال ضروری، چون
 ملایم مزاج شریف عزیزان نیست، سالفه نزد
 دور نمی نماید هیچ جانب که مقصود ظاهر نیست
 و کمال ظهورش از کمال ظهور سائرین پست کرد
 هر جای که حال خود نمود، و هر کس که اینا کنیم چه بود
 ماهی اندر جوی آب است جوی میزند بر چشم کشتن
 آب جوی، که شود از آب که هم باب و از هر جا
 زیند و از حجاب، حق سبحان و تعالی که از حقیقت
 قرب مقصود که کرد و داد و دست است از نمود
 میبود کوه و اسم **فقر** بعد از رفع اسم الی مجلس
 و الموقف المحفوف بالکرام و الکرام، مودع آنکه هر
 چند این شکسته هنوز از سلاطین و غریبین
 نرسیده، اما چون نفس سوم از سعادت ترک عادت
 محروم سیاحت بحر شعر، و سیاحت فیابی توانی
 معاد گشته و طریق غزلی بی توجه بعضی از نظایر

یعنی هر این و عیب شرح شده
 این است و از صریح باینکه
 الذم در حق

یعنی سالفه و منته و در کمال غریبی

اینست و عادت از این
 و از این که از این

جانی یعنی کسی که از این
 موالی محسنه و کرامه و از این
 اعدا اینو سزاوار و از این

اینست و عادت از این
 و از این که از این

در کمال

صورتی جانشینی دهد، با کلیه اندیشه، گاه
 تشخیه خاطر را بلکه تنبیه غایب و حاضر استیع بعض
 القضا به عام الفوائد بر سنن کلام الهی و حدیث
 بنویستند بر مضایح، و کشف مضایح فردیگان
 در قاف زورات دنیوی، و باز مانده کان از لذت
 کمالات معنوی است اشتغال نمود می بد جانی
 که از ان ند کلهر و در از نقایض از خود خود
 گواهی دارند، تصور آن می کنند که غرض از این
 و تشیع، و توبیخ و تفریح ایشان است حاشا که
شکلی غار بادسته خود بر است چون در این
 خود زبان نریست نیست حاجت که در حقیقت
 بهجایش باز کشد سوس فقیر که خود را بهر جز
 تقبیل از ملاقات صور هر کران بر کران کشیده
 و با بود و نابود خود را از او به جنون و حرمان آید
 قبله طلب و نیستیست که هرگز روی نمی آید
 و وجهه قصد و برنا بودی که هرگز کرد و خود در این
 نشیند و بر اچه طاقت آنکه در گوشه نشسته و با
 دخول و خروج بر خود بسته تصویر صور خیالی
 جمع بریشانه و احضار اشباح شکسته این کند از این
 نشئه بر سازد، و داستان محبت و نیت بر آید

در این کمال
 و از این که از این

اینست و عادت از این
 و از این که از این

اینست و عادت از این
 و از این که از این

مقا و دیگر اول کسنگ که کوکلی
غیر در اصله تحمل نمیده

هیبتات هیبتات را بر آنرا که دل از صبح ک تنگ
بود، با هیچ کس نه کجا سر جنگ بود و از آنرا از خواین
جهان تنگ بود، با تنگ جهانیا نه چه آهنگ بود و
بنا و درین دلا بوزن و قافیه قصیده که بحدت فکره
افضل المتقین حاجت شر و الی صوره اختراع یافته
و املح المتأخرین سرود و ملوی خذ و الغل الغل در طر
اتباع آنستافته، بنی چند گفته شده بود بخدمت
فرستاده شد امید هست که بحسب رضا ملحوظ گردد
و از حسن اصفا مخطوط، آله عا بطر الغیب اقرب الی الله
بلا ریب و السلام **رقعه** نور ملک تو گفت نامه کارگاه خرام
صد تحفه خوش بر تو آورده ام که مای تو درین
بناشد نرسد، مهور از راز جانب دوست بیام، چون
رقعه شریف بخط و عباره لطیف متضمن ربی بت جان
در جودت حسن و بیان فردا، کزان خوشتر تصور
کم توان کرده، بطلعه این ضعیف رسید، از هر مصعب
مخزون و سینه مجروح در تفرقه مسده و کشت و با
جمیعت مفتوح، نایره شوق وصال اشغال یافت،
و داعیه سفر مفضی بدولت اتصال اشکال ندرت
خاطر جان میجو است که غنقرب امضا این نیت و تحقیق
باین امینت کرد آید اما بواسطه تا در ایام روزه و

کادیکامک مغذیه

زاد ماه

مهر ماه

آرام و بعد از آن
اول بقعه ۴

و تضاعف ضعف هر روزه مواعید این مراد بعد
افتاده، لایزال احوال ایشان از موجبات تفرقه
و اوقات بسباب جمعیت مفروضه بار و السلام **رقعه**
بمعاری رسول دوست بهستم کی رساله سیر در سال
که ز دل ریخ دیر رساله برده، الحق ز رساله نور سیده که
سالی در ره که هر تاپتر بسروقت دور مانده کان از
ز دست آورده، بلکه خلقی از جامه خانه غیب و ال
در پیای بالا مقدمات آن مل دل به سطر ز نشستن
چون بر تخته، شوی عارف چهل کلی از دوز خط مش
دل بخار ز هریتی از آن نامی براری، حق سبحا
سر حیمه از فیض از آرایش مکاره مصون دارد، و از
امیزش مگاید نامونه و السلام **رقعه** لغز از بار جو آمدی سر
نزل بار آمد بدلم ز آمدنت صبر و قرار، نامه تقار
ازین قدر جان ز بخاره، او را بر تو با آنکه دانی
اگر نه بهر چند روز رسته قلمی از مجاوران است
رسیده، و نفخه گرمی از انقباس آن ستان فریاد
بدور مانده کان بداع مهور گرفت رزنده کی صعب
بود و رزنده کانی دشوار امید واری جانیست
که این طریقه مدالیه و الایام استوار کرد، و این
علی و السهور و الایام استوار بر بردش نام ز نیم ها

تغنی لفظ سال در بجهت و ال
رساله الحار

جری بی سلسله و ال

اب و السلام

به خنده و در راق کوزه
بر پشت او را کوزه

بر و مانده کان

انصاف به ایام کسب نام
نیزین دو کدام خسته
خسته به جانب تو ایام
یا به جان که من از جانب نام

۱۰۰
 اخذ نموده و مخصوصه بر موراد فراموش
 نه فراموش نموده و فراموش
 در باب که جان کیم کیم

ای باب که آمد به شرح
از دوری نویسنده
و زلفت نویسنده

کلین است و از اراج
و از این که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب
در این کتاب که در این کتاب

ازین رقص غرض آنست که بعضی از سیدها را
 معنی آفته بود به پیش پونا را می رقصیدند
 که در این زمانه بود از آنجا که می شد غرض
 خوشی آنست ۱۲

۵۴
 این رفته را در آن وقت
 مولانا جامی به کعبه مکرّمه
 نموده بود
 ملاحظه می‌کنید
 که در هر دو مکرّمه از بار و از اجاب
 نیست غم که از دوست گم
 دل چه سوزناک است

نامه خواجہ عبداللہ
الحکم صل علی سیدنا محمد علی آلہ وصحہ
سنت و فلاحہ ارباب قلوب الہام سنایم
و درین آئند افضہ فحاج کشف و سکت
ایست از بازم ارم و کاہ نظر و سکت
سکت نفس مئی ارج ز است و سکت
میکردم و کاہ با خط سکت که خدای
سکت را در آن قضہ مدخل است و
و ارمیوم

(Marginalia in Persian script)

بر منصبه اول از نسبه به کوه
طریق معصیه دارد

تا فزون فراد احمده اوله سگال
سیدر نایب سگال اوله درختی نایب
سیدر فو قو طو ر که زیر احمده کون
اطل اولور یونایم فو سیدر نایب
برایک کون سن سگال یانده اولور

۱۱۱

در دجیده بمفلسان عور و نرد بکانه و درست
 صول یافت **پیت** ز غایت تعظیم نشاندند او را بر خنقه
 چشم چون کینی در خاتم جواب آن بر لوح اخلاص
 اختصاص مرقوم گشت به عا حسن خانت و سعاد
 عاقبت مخوم آمد قرین جاب بار بالینه و آله الجبار
رقعه فریزی کرده از شوق شهباز طبعت همامان
 قدسی هوای نرد و زمر مرقوم فرستاده مطلع خوش
 الحق مطلعیت انوار لطف و ذکا از منج آن طالع
 و اما حسن از عبارات آن لایع اگر جنبه کاهی بام
 آن بردارند و بر تواندیشه بر کمال آن اندازند
 شک نیست که بیت القصیده با تمام آن بردارند
 نظم ایام و واسطه العقد شهر و اعوام خواهد بود
 حق سبحانه و تعالی از هر چه نیاید مصون گرد و از هر چه
 نشاید مامون و السلام **رقعه** که بر جبهه **محمد** زلال مجد الکبر
 و مجتبی فی اعانه الفضا و بعد از رفع تحت تسلیم مقرون
 بوازم توقیر و تعظیم مرفوع آنگه بهموج افتاد که اندک
 عارض گشته و مجد به سجا بخیر گذشته مر باید که شکرانه
 آنرا اکثر اوقات را بر شایسته غرض و مطالبه غرض
 بجا سازی مطلقا و مهم بردازی مملو که از اند
 و آنرا وسیله حصول نجات دینی و دنیوی و واسطه

در دجیده بمفلسان عور و نرد بکانه و درست
 صول یافت پیت ز غایت تعظیم نشاندند او را بر خنقه
 چشم چون کینی در خاتم جواب آن بر لوح اخلاص
 اختصاص مرقوم گشت به عا حسن خانت و سعاد
 عاقبت مخوم آمد قرین جاب بار بالینه و آله الجبار
 رقعه فریزی کرده از شوق شهباز طبعت همامان
 قدسی هوای نرد و زمر مرقوم فرستاده مطلع خوش
 الحق مطلعیت انوار لطف و ذکا از منج آن طالع
 و اما حسن از عبارات آن لایع اگر جنبه کاهی بام
 آن بردارند و بر تواندیشه بر کمال آن اندازند
 شک نیست که بیت القصیده با تمام آن بردارند
 نظم ایام و واسطه العقد شهر و اعوام خواهد بود
 حق سبحانه و تعالی از هر چه نیاید مصون گرد و از هر چه
 نشاید مامون و السلام رقعه که بر جبهه محمد زلال مجد الکبر
 و مجتبی فی اعانه الفضا و بعد از رفع تحت تسلیم مقرون
 بوازم توقیر و تعظیم مرفوع آنگه بهموج افتاد که اندک
 عارض گشته و مجد به سجا بخیر گذشته مر باید که شکرانه
 آنرا اکثر اوقات را بر شایسته غرض و مطالبه غرض
 بجا سازی مطلقا و مهم بردازی مملو که از اند
 و آنرا وسیله حصول نجات دینی و دنیوی و واسطه

در دجیده بمفلسان عور و نرد بکانه و درست
 صول یافت پیت ز غایت تعظیم نشاندند او را بر خنقه
 چشم چون کینی در خاتم جواب آن بر لوح اخلاص
 اختصاص مرقوم گشت به عا حسن خانت و سعاد
 عاقبت مخوم آمد قرین جاب بار بالینه و آله الجبار
 رقعه فریزی کرده از شوق شهباز طبعت همامان
 قدسی هوای نرد و زمر مرقوم فرستاده مطلع خوش
 الحق مطلعیت انوار لطف و ذکا از منج آن طالع
 و اما حسن از عبارات آن لایع اگر جنبه کاهی بام
 آن بردارند و بر تواندیشه بر کمال آن اندازند
 شک نیست که بیت القصیده با تمام آن بردارند
 نظم ایام و واسطه العقد شهر و اعوام خواهد بود
 حق سبحانه و تعالی از هر چه نیاید مصون گرد و از هر چه
 نشاید مامون و السلام رقعه که بر جبهه محمد زلال مجد الکبر
 و مجتبی فی اعانه الفضا و بعد از رفع تحت تسلیم مقرون
 بوازم توقیر و تعظیم مرفوع آنگه بهموج افتاد که اندک
 عارض گشته و مجد به سجا بخیر گذشته مر باید که شکرانه
 آنرا اکثر اوقات را بر شایسته غرض و مطالبه غرض
 بجا سازی مطلقا و مهم بردازی مملو که از اند
 و آنرا وسیله حصول نجات دینی و دنیوی و واسطه

صورت و معنوی و نهیت در منع عمر خم بنکوی کار
 تا نام بر آیدت بنیکو کار و السلام **رقعه** نسیم هبت من کف
 نجد و او قد فی الخت نیز از وجد و کرمنا باز الیه
 کتا باسن ذری غر و مجده اصناف الطاف که فراموش
 بآن یار کرده اند و از خاطر رفته کان را بخاطر آورده
 و طایف دعا گوئی و مراسم رضا جوئی مؤدبیک
 و تحاشا عن لاطناب فی الکلام بالمفضی الی الاطلاق
 بر دعا انقضا مرافقه حق سبحا و تعا ممکن از از هر چه
 بناید که دارد و از هر چه نشاید دریاه و السلام و آله
رقعه ارحم و انشی قصه البعد و النوی الی المجلس المحفوف
 بالمجد و العلی استماع چنان افتاد که جز مرض واقع
 و بزود صحت کلی روی نموده البته نه که ولی الحسن
پیت خبر ضعف و مرده صحت که نه مصحوب بکد که بودی
 بی خبر مانده که نه هجران از ان خبر جان و دل بفرمودی
 حق سبحا و تعا ممکن از ار عارضه امراض صورت معنوی
 مصون دارد و از غایبک آفات دین و دنیوی موز دارد
 و السلام **رقعه** ارحم آنی که بنیاهل رازت کردند بجا رزوا
 و جاره سازت کردند میدار سری بخاک را ن نهان
 شکرانه آنکه سرفرازت کردند ارتفاع بایه غت
 و جاه در سایه بادشاه دین نیاه پیرایه دولت ای

در دجیده بمفلسان عور و نرد بکانه و درست
 صول یافت پیت ز غایت تعظیم نشاندند او را بر خنقه
 چشم چون کینی در خاتم جواب آن بر لوح اخلاص
 اختصاص مرقوم گشت به عا حسن خانت و سعاد
 عاقبت مخوم آمد قرین جاب بار بالینه و آله الجبار
 رقعه فریزی کرده از شوق شهباز طبعت همامان
 قدسی هوای نرد و زمر مرقوم فرستاده مطلع خوش
 الحق مطلعیت انوار لطف و ذکا از منج آن طالع
 و اما حسن از عبارات آن لایع اگر جنبه کاهی بام
 آن بردارند و بر تواندیشه بر کمال آن اندازند
 شک نیست که بیت القصیده با تمام آن بردارند
 نظم ایام و واسطه العقد شهر و اعوام خواهد بود
 حق سبحانه و تعالی از هر چه نیاید مصون گرد و از هر چه
 نشاید مامون و السلام رقعه که بر جبهه محمد زلال مجد الکبر
 و مجتبی فی اعانه الفضا و بعد از رفع تحت تسلیم مقرون
 بوازم توقیر و تعظیم مرفوع آنگه بهموج افتاد که اندک
 عارض گشته و مجد به سجا بخیر گذشته مر باید که شکرانه
 آنرا اکثر اوقات را بر شایسته غرض و مطالبه غرض
 بجا سازی مطلقا و مهم بردازی مملو که از اند
 و آنرا وسیله حصول نجات دینی و دنیوی و واسطه

در دجیده بمفلسان عور و نرد بکانه و درست
 صول یافت پیت ز غایت تعظیم نشاندند او را بر خنقه
 چشم چون کینی در خاتم جواب آن بر لوح اخلاص
 اختصاص مرقوم گشت به عا حسن خانت و سعاد
 عاقبت مخوم آمد قرین جاب بار بالینه و آله الجبار
 رقعه فریزی کرده از شوق شهباز طبعت همامان
 قدسی هوای نرد و زمر مرقوم فرستاده مطلع خوش
 الحق مطلعیت انوار لطف و ذکا از منج آن طالع
 و اما حسن از عبارات آن لایع اگر جنبه کاهی بام
 آن بردارند و بر تواندیشه بر کمال آن اندازند
 شک نیست که بیت القصیده با تمام آن بردارند
 نظم ایام و واسطه العقد شهر و اعوام خواهد بود
 حق سبحانه و تعالی از هر چه نیاید مصون گرد و از هر چه
 نشاید مامون و السلام رقعه که بر جبهه محمد زلال مجد الکبر
 و مجتبی فی اعانه الفضا و بعد از رفع تحت تسلیم مقرون
 بوازم توقیر و تعظیم مرفوع آنگه بهموج افتاد که اندک
 عارض گشته و مجد به سجا بخیر گذشته مر باید که شکرانه
 آنرا اکثر اوقات را بر شایسته غرض و مطالبه غرض
 بجا سازی مطلقا و مهم بردازی مملو که از اند
 و آنرا وسیله حصول نجات دینی و دنیوی و واسطه

[illegible][illegible]

بحیرات و مبرات مشحون بت کفتم که کنم پیش از دعا
 حینه، بر علالت اهل رسم با هم میوند، دل گفت که ابرام
 نه شرط دیت، پس که همین دعا پسندست پسند ^{دعا}
 لا زالت الا فلک حول مرکز اراده دایره، و انجوم فی ضا
 سهم سعادت جابره ^{از ناله} باع کفتم که جواب نامه جاز میوند، بر لوح
 رقم زخم حرفی حینه، دل گفت که از خلف عار و رسم
 بگذر که همین دعا پسندست پسند ^{دعا} خراط تریف از تقیه
 مجازی مطلق و اوقات غریز استغراق در معصوم ^{حقیقی}
 بیت جو نیز یافت سبحان زاده ^{مقتدر} کلکت میوند، زانه خصل
 افتاد به بنده کفتم که جواب آن نویسم دل گفت، پس که
 همین دعا پسندست پسند ^{دعا} مع السلام الله که در حمت و رحمت
 علیکم بیت آفتاب از طائر غمت جو سازد ذره را، بانه
 قدر و شرف عالی بتنهف خطاب در جواب آن خطاب
 جهان مقرون از ذره عقل خرچین، هیچ نشمارد
 الا تقاعد از جواب اسباب دولت و دهبانی مقرون
 بموجبات سعادت جاویدی بالابنسی و آرا ^{عاجین}
 نقابت قباب ایالت ایاب، محمدی غلطی، اکلی اگر می
 بقصر این غم ان محیط بالقاب بل الالقاب مطروحه دون
 سده باب، مدانه کمال افضا له عینا للذین و الدین
 و مغنیا لکلام المسلمین و عیالین که بر لب نرسیده نوبت

از او است
یعنی مطالب دریا را و لا طاعت الا لله
الا انت خدیجی بن ابی
مضی

والا و
عاش
ولمست
الاريت خيالها في كاهي
نوحا

ان ویکر تقدیر ہے

ترک جابر اصوابی بنام

بسم الله الرحمن الرحيم

تاریخ جهانگیری

۵
 از اینست که در میان
 باران همه از آن گل و دانه
 حساب فرستاده است
 ستاره که خرد و پای
 ۶
 نذر و محبت می نود
 اگر چه محبت
 چه فرای که کوی
 نوبی نذر و دانه
 ۷
 است و فضل خیر و غیر
 بکس دادند
 و در فاکه تربست کردن
 خانه دارد
 آنچه بوزن نفع و الحاح
 انظر بکوانح مقلد
 ۸
 انظر بکوانح مقلد
 و در فاکه تربست کردن
 خانه دارد
 آنچه بوزن نفع و الحاح
 انظر بکوانح مقلد
 ۹
 انظر بکوانح مقلد
 و در فاکه تربست کردن
 خانه دارد
 آنچه بوزن نفع و الحاح
 انظر بکوانح مقلد
 ۱۰
 انظر بکوانح مقلد
 و در فاکه تربست کردن
 خانه دارد
 آنچه بوزن نفع و الحاح
 انظر بکوانح مقلد

۱۰

ادام بقصد مذره

قدم نشانه و انبساط
ضبط العمل افه
نجان

خبر رشتات

نه انجانه و پواری
عقله الفیه و
کشته

مستند که ساعتی از
و تمام فراغ و ابرو و سر
سودا و مستند و مستند
آواز و مستند و مستند

گینت بهذا عن نزول صحیفه، مکرّمه من دُرّ الغرّ والمجد
به بهی آمه فرو تاج کرامت بر سرش، نامه اقبال دوت
سته بر مال و برش، نامه چون نافه چین بسته سرگزئی
آن، یافت بور جانم دِل جو بخت دم سرش ^{الفصل} آن و کم
و مایسترون که جو اهرزد و اهر کونا کون، ما اکنون در خزان
غیب کنون و در کینج نامه لاریب مخزن بود، بواسطه
سعات رقم، در سکت اظهار، و رسته استخوان نظام نامه
زیور جمال نامه میمون، و حلیه کمال صحیفه هما یون آید بالقیام
الساعة و ساعة القيام، دُرّة التاج انوار الکلام، و واسطه
العقد لیک و ایام بکله انگشت خارج کردانان صواعق
و محبس آرای نکته بردازان مجامع آنس خواهد بود به شیعه کما
بجودیه الدّرة جوده نظمه یکون بسک النطق واسطه العقد
فلما فکلت انتم عنه و جدته خطوط ریاضه صحیفه الورد،
علا الکتب و قعاجیت صار موقعا، بتوقع فرد فی العطية
و الرفیه شعر از ان کرام نامه هر سطر ی جو عقد کو هر است
سجه که در قدسیان از عقد بار کو هرش شاید غیبت
معنیها مستوری که بست، ماطفه مشاطه و اراز در کوهر
زیورش، نوزد و دس حبله فکرست هر حرف از ان، کرد
حامه جامه از شو مشکین در برش، جو نریخ خوابان که
افزاید جمال آن ز خط، دام توقع خداوند جمال کورش

نقشه آن خواهد در تاج و در
عقد و انگشت نا و بخت
خواهد بود

مقام علت یعنی از آن
که در دام کاتب نوشته

تجدد آنست که کودکان
از جود و بخت و دس
انجا نهند

دوام

مرا دهنه
الکلام

در بیت کزان چمن توانی رسید
و ملک نواز است صدیقه
سقط که رسد ناله باجا که
که با که ناله باجا که

نثر اعنی حضرت من خصه الله تعالی من لا کارم برینه المکیه و رفاه
بحسن المکارم الی ربه المکیه الذی کج ^{خصایب} اولی الکرم من نوا را شواقه تحرق
و قلوب ذوی الهسم من نوا را شواقه تحت رزق خداوند کار نوع
انسان خدا یکان عوالم فقل و حسان ^{مست} کرم و حید شاع بالبر
و باجو دکاتب المطیرة باجو، فم سایل بخیرة ضیق معیسه، یعیش
بولیه فی عیشة الرغد عدا محمد محمود اعلی السن الوری، مذ استحق القاب
انتم من ^{عقد} احمد ^{عقد} آفتاب فضل کز آغاز دوران آمده است، بر مرد
او مد اریخ و سیر اخترش، خیر و اعلیم و انبانی که می باید گرفت، عقل
تعلیم در سن از خاطر دانشورش، دست اولک بخش کویه دولتش
الملك لک، ملک بخشی نیست دور در دست بخشش، جلال
و المله و الدین غیاث الاسلام و معیت المسلمین ادام الله
ظلال جلاله علی المعترفین بفضل المعترفین من فضل له ترخیه
در تفرقه خانه ناسوت مشایخه جمال روز افزون و مطالعة
غرا، بنا یون دست نداده اما جان محنت رسیده در جمیع آبا
ملکوت و وحن سرا می موت دم محبت و داد زده و قدم کجا
و اتحادها ده می کوی ^{عقد} بیت ^{عقد} عروان لم افر من حبیبی و حبیبی
فان غراب البین فی صده و الصده فار و اخاکانت بموطن و حیده
مقدّمه عنی و صیه القرب و البعد ^{بیت} کرچه مرکز چشم طاهر کل
بنیادی نیافت، زیستان او که دامن زواج کیوان بر برش
عمر بار و از کر هر جان غشی آشیان، در موی طاق ایوان و

معنی تعبیر در سن و مستند
سخت عقل اول از و مستند
و مستند و مستند
و مستند و مستند

غراب البین بهر الاقبح بقال به برینه المکیه و رفاه
و البین بهر الاقبح بقال به برینه المکیه و رفاه
و البین بهر الاقبح بقال به برینه المکیه و رفاه
و البین بهر الاقبح بقال به برینه المکیه و رفاه

رواق منظرش و این سابقه محبت و اخلاص و رابطه
 مودت اختصاص چون از ازلست تا بابد خواهد بود **پیت**
 ولما لقت الشوق نحوينا به من المهدار جوان بول الى الله
پیت دلن عشقش که ازل جباط فطرت و فطرت است بر من
 عطف دامن باد جیب محشرش از حیات شکسته السمات و در حیات
 و روتیه التفات مقبض از شرافت اوقات ان تدفی ايام
 نفقات که بضاعة فرجاة متوطنان کفان حرمان و صراحت
 مهدة تنگ دستان بیت الاخران بجران تواند بود مرقوم و در
 میگردان و از حضرت معبود سعادۃ بسجود اولیا آن خلاصه
 ملت میرود چون از رباب مبراست امید اجابت می باشد **پیت**
 یا ابا القیام کل یوم و لیلة الی باب الحادی کل المنی اندی
 میفرستم از در و چشم خود سر درود بر میمان دیار و خاکبوسان
 درشن بیل و شغف بیل شرف دستوس خدام سده سد مخام
 دران درجه است که بنج خانه سحان توان داد و در طمانه
 نهران توان کرد **پیت** بنا بر شوق اشواق ایسه شدیده کاشوق
 اصحاب انجیم الی الخ **پیت** از روی من نجاک بای و افزون بود
 زار روی غرق در آتش غلبه و کورشن از ان دفت باز که
 توفیق واجب الوفر منی از خاطر خطیر بجانب این فقیه سمت تحریر
 بافته مطمح اندیشه حاصل و خیال و مطمح نظر امانی و آمال جبرئیل
 بقبل انامل شرفه و استرفاد تحصیل فوخل شفیه امر دیگر نیست

بیت
 خیر الرطل
 بجزع مناره
 بفضی و ذل
 ع
 در مدح العار

نیمه عشق و دلخیزد
 نیمه کرب و نیاز
 سحر کرب و نیاز
 سحر کرب و نیاز
 سحر کرب و نیاز
 سحر کرب و نیاز
 سحر کرب و نیاز
 سحر کرب و نیاز

از ان مطمح
 و مطمح

پیت الی ارضه یصوب فوادى و انما کما کان یصوب قلب بشر
 الی هند **پیت** جای آن دارم که آرم رو به هندستان که شد
 هند رشک روم از عکس حال انورشن ملک او هند است
 و من آن بشر عشق این که بود سالها سودای مندا نذر دل
 پرورش چون تجدید درین ایام و بیری از بار بار فکاح آن
 استانه ربید و نوید مزید التفات رسانید و در طبق بود
 آن نهوه غده دل از مر جیب که بر ایند لوانج شوق و خنجر مر
 شرف ملاقات متوقد شد و داعی سلوک طریق مقضی با دراک
 دولت مواصلت متا که گشت **پیت** اتانی و قد البر من عنده
 و قد توقد نار الشوق من ذلک الوفد **پیت** زانوش غم سوخت
 دل خواهم بیادش بر دهم باشد آمیز و نجاک کوی او کاشان
 اما بواسطه تراحم علایق و تراکم علایق که از ان جمله کهنی است
 سگفته احوال بکلمه محبت تحت اقدام الالهات **مصحح** مصطفی
 نیست که سرافند مش بر دارم این نیت و این امنیت محصل نه
 کردیم **پیت** قصدت انحراف منی ملا و فصدت عوادی که
 عن ذلک القصد **پیت** ما در ایام از خاک درشن در جسد
 ای فرزند ی کزین در خضم باشد مادرش باین همه امید
 چنانست که حضرت مسبب الاسباب جل شانہ سببی مکنضم
 بیل این دولت و مفضل ادراک این سعاده باشد مهیا دارد
 و مبرک کرد انادیت و لایاس که ان برقع الله جنبه و بفتح نوما

از ان مطمح
 و مطمح
 از ان مطمح
 و مطمح
 از ان مطمح
 و مطمح
 از ان مطمح
 و مطمح

از ان مطمح
 و مطمح
 از ان مطمح
 و مطمح
 از ان مطمح
 و مطمح
 از ان مطمح
 و مطمح

از ان مطمح
 و مطمح
 از ان مطمح
 و مطمح
 از ان مطمح
 و مطمح
 از ان مطمح
 و مطمح

بنیاس بیل ارشد چشم میدارم که پیش از بار بستن بن
 بار من بند و فلک روزی بزم کشورش اطباب با سحاب
 و اسباب با طلال و انقباب انجامید ریاض حبت حضرت ^{بهاوند} و
 نصرت از جویبار فضائل و فواضل در مراتب طراوت
 و نصرت ابد الابد در ترقی بار بانی و اله الامجاد و صحیح ^{نماز روزنه}
 الله طال با ادحیه فی صحیفی فادعوا لایقابل الردیت
 مختصر سازم سخن گزناز بود حرف و صوت نیست مصلحت
 مدح که باشد در خویش بر سر رشک و اقبال با دلائل
 بخت و مساز و سعادت بار و دولت با و ترش و هذا الدعاء
 مضموم مع الشوق و الغم و احن ممد و دالی بوم القیام
 و العین منها مفتوح الی الاجاب من ملک القلام ^{بر عنوان}
 با ایه الصیفة المذیون فی طبع قصه الهوی ستون از نهاد
 آوری مرایش نظر لوصرت بنظر الرضا منطوق ^{و حیات}
 کتاب فاح من شریطه نسیم و دایه بر دایه ففی کل لفظ
 غایه شتی و فی کل معنی مینه که مر می رسیده نام رسیده
 بار کرامی بنام کم شده نامی رسیده نام نامی رسیده نام
 که درج بود در انجام جواهر هنر و فضل مکرمت بجای چون چرا
 معانی ایجا که نقایس معانی افکار رسیده بعد از مثل بصورت خدای
 و شکل با شکل مثالی جواهر زوایا حسن عبارات و لای سلال ^{لطف}
 استعارات را از یورس و بر دلی و شای و سر کمر از خلاق

این شعر را در
 مجلسی از
 بزرگان
 خوانده اند

کماله فخره
 در این
 شعر
 دیده می شود

الامام
 العظمی

عینه بکمال
 اقام به

در
 این
 شعر

و حد و خطوط و سطور غالیه رنگ و عنبر فام ^{کالبد ذالک}
 و الشمس الغمام جلوه کری نمودند سر یکی از قوای جسمانی و
 به ابرک روحانی خط و دگر یافتند و بهره سر چه نام ز گرفتند
 با صر و از مشاهد نقوش قلمی و صور قلمی ان اطراف و انحاء
 حد یقه حدقه را سبیل رجحان و غلبه و غیر ان گشت و از بار
 سحاب شوق و شبنم سر تک نیاز سیراب و زبان گردانید
 بیت از عین خط سبزه تو ای شک قمر رست ز باغ خاطر منیل
 می رویش بیاد کار خط تو از شبنم انک سحر در نیمه جگر
 دایقه از حلاوت الفاظ شمع آینه و عذوبه کلمات شوار انچه
 کام جاز جاشنی شربت عینا یترک به المرقوبن چنانید
 شایه از نسیم رواج روح بر و در و شام فواج روح کترش
 شام جاز انیس شراب و یقون من حق فحوم حیات مسک
 رسانید دل ازین بوست و جان زان جاشنی از دست
 سامعه از ذوق لذت استماع ان کوشش موش بر دزنه کاح صباخ
 نهاد چیب فکر و امن خالراع مجوان مغلس که ناکه بر سر کچی رسیده
 از عقوه در و نقوه لو کو مر لا مال ساخت ناطقه محذرات
 عذرا و مستورات حنا معاز از لباس بلع حروف مطلق
 و کس محظوظ محلی بجم و نقطه در بر گرفت با کیز کانی دیر کانه زین
 و المرحان نشان ایشان دوسیر کانی یافت لم بطشش انیس
 و لا جان در شان ایشان جهان آینه بخت با نیر دل برش که پند

این شعر را
 در
 مجلسی
 خوانده اند

[illegible]

دولت و سلاطین
زنده بکمانند ای غنیمت
بجواب بخیرم
ما دویم از جمال روح در حق او باد

نظم ای سخن پرور
نبویسانچه درمیرست
گفت تو هیچ استیفا
و آتش را برین سخت

که در میان ارادت بیستم باب و سی و یکم
مقاله که باقی ملازم خود
کنند مختلف خدمت نماید

معدله
آتش کاهه در میان
تخت و صندلی و سرخس
و کلاه آتش بجای

از این که او حرفه نوزاد چنان
با دهنش از دهان بیاید

طوبی است که در این راه
ریا به ادب و اخلاق

فهرست کتب از این کتاب

بنود قطره جگر آوردن کار زبرک بود ز بره برمان در
 معنه ابرها در خاطر مبرر دلا ابالی و از اندیشه فلت نصاحت
 و ملاحظه عدم استطاعت ماکه قدم صدق در پند آید این
 و عاشق که در از انکه انواع محن و ملامت امواج فنن پاک
 بر انداخته کنی شوق در دریا ای حبست و جو فکرم اما چه
 سازم چون ریاغ نقد بر زورق تیر بر ابله صوب مقصود
 و طالع توفیق سفینه امید را بل مراد نبرساند بیت مردم
 بدست جد کسم بادبان جبهه بر کشتی امید درین لجه کهن تار
 با حل کرمت آورم ولی جوی لریاج لبس کابستی الض و حالا
 سکی منت و غامی نمت منوجه آنت که غفریب در زمره محلا
 بام الموانج و العزیز بیت ادا مناسک عمره و حج که وجهه توجه فای
 و یا تون من کل قس عسین می باشد احرام زیارت بیت الحرام
 که رکن اسلام و حج جمهور خواص و عوام است بسته شود و قیام
 بوطنه طواف سه سه مقام آن زمین کرام و قد و انام
 که عمره اکابر نام و مغاخرایم است نوح مرآه بیت انج بودم
 وصل تو نفع ، مکرده فران با تو خواج جمع ، امید واری
 بعوم کرم ، و شمول نعم حضرت باری غش آنت که حصول این
 اهل قبل قضا اهل دست دهد و وصول بنده الالبته قبل خل
 المنیته رو نماید بیت پیش از ان دم که اجل جیب جیاتم بر
 دارم امید که دامان وصال کبرم ، ترخیزه ذریه خیر از ان

این جوهر نغمه خجسته است
 و در این نغمه خجسته است
 و در این نغمه خجسته است

بیت وجهه توجه فای
 بانوان ادمه
 و در این نغمه خجسته است
 و در این نغمه خجسته است

ما زلست که زبان بجالطه اقاب کشاید و مورچه ضعیف
 از ان حالتیست که با سیمان در معرض سوال و جواب
 در آید ، اما چون ایند این معامله و ان این معا و له از ان
 جانب بود رجائی و انجاست و امید صارق که بین جرات
 بغرامت مفضی نشود و این کسناخی مننی بامت کرم بیت
 مرا با تو استخ سازد ، که کلک من این طرز معنی طرازد
 و کر نه چون من ذریه راجه بار ، که با قرص خور مهره مهر بار
 چون مخدرات معانی شوق و غم ام را که جمله نشینان خاطر
 مستهام اند روی و روی از روی یوش مرصع نور کلامی
 و یکسو بنده مغیره ارقام کتابی جلوه نمایش یافت مساقی سخن بان
 انجامید که ساقی اختتام ایشان ز ظلال دعا استجابت
 مال سمت آرایش بزر بر دینا نهد دست قضا از یرحم رایات
 ملک و شاید قبال را بر جهر زلف مشک فام ، بادیر و انج
 همت بر تر از ان اگر شکنج زلف آن شاه فیه در بند و دام
 بلکه با دان زلف جازوب رحمت نابی بری بانی غلباری جانب
 مقصود کلی و السلام بر عنوان ^{و بواجبه و شاید حال ملک} ^{لله صدقاه الی غیره} ^{و بواجبه و شاید حال ملک} ^{لله صدقاه الی غیره}
 فبیح الوداد قبل بهیم ، و اذرا بیت نده نوادی ، قل له دم
 علی العکوف له بهیم جواب ^{و بواجبه و شاید حال ملک} ^{لله صدقاه الی غیره} ^{و بواجبه و شاید حال ملک} ^{لله صدقاه الی غیره}
 و اتقیا امتی برار عن الکلف سیمه مقبسان انوار نبوی
 و سیر مقصد بان آثار مصطفوی نیست تجتی بی دعوی

که این نغمه خجسته است

فهرست کتب از این کتاب

و عجب دیتی بی رعوت مع کسری لابل دعا بی که نبود بدای
مصاف ز عجب و ربایل که اخلاص صاف جوکان بود
در دغانه اخلاص کج درونی ربا بود خواهشی از سوا یک سلیم
در تافته از قدیم ناساخت جا و جلال و عرصه غوغا
دولتمندی میسر که بر سر عقل و رازش از شمال صوری
و معنوی و فضل دینی و دنیوی که شای شای حجت که از
و اساس سیاسی محمد شاران بر آست اندیشه می کار
جبله و عوارف خریله انحضرت اصناف آن در اطراف کنا
جهان صورت انتشار یافته است و سمت استهار گرفته لاجرم
را از قبل توضیح و اصحات داشته و از مقوله تبیین نبات
الحاشیه نبات اعتذار و زبان عجز و کس میگوید **پیت** چه
کویم در اوصاف صفت دلی که نقلی بود نقل هر محفل صفت
لابی که روی آورم که راه میخس بان بسیرم بان وصف
مشهور باشد چنان که داند حدود و بزرگ جهان کنم صرف
از ابیات آن وصف روی که بی صرفه باشد در آن گفت
نگوید زبان آورده است که گردن صفت و کبوان طینه
ز بی دانستی اید اند حساب که گوید کسی روشنست افتاب
شعر و اذا کا ویند باب التنا، فلا بد من فح باب التنا
و فاه الذی ملکه لا یجوز ^{در بیان} مدی عمر من صرف الهمم و العجا
بالطول و الامتنان علی منس الغرطول الزمان و رفاه

سعی عقل در
اندیشه

مرقا غریبه المثال به صار مضبوط اهل الکمال امرانی مشاعر
حسن جهانی و مجاری مد ازل عقل روحانی چنان از فروغ
طوالع انوار جمال و عکوس لوامع اسرار کمال آن حضرة
مالست که نیز دیکست که تو هم دومی و تکلف منی و نومی
از میان بر خیزد لاجرم اظهار سوت و غم نام و تقطیع و موم
که منافی عینیت و مقتضای اثبیت از صواب صواب جو
می آرد و از طریق تحقیق بعید می شمارد **پیت** ز صوغ
آن جمال و کمال کم گاه و بیکاه با حریف خیال دل و دیده آن
بر برآمد چنان که برخاست و هم دوی از میان رسیدم
وصال و فراق ز میدم ز شرح غم مستباق و نویده خرد
با خوبتن که میبوزم ای من من از عشق من و مع هذا چون
دوری صوری واقع است و آن کمال اتحاد و اتصال را مانع
علی الله و ام میکی تمت بان مصروف مرمانند و تمامی خاطر بان
ستوف که حق سبحانه و تعالی ارکمن غیب لطیفه بظهور رساند
که صوغ را با معنی مطابق ساز و ظاهر باطن موافق گرداند
چنانکه دل محزون جوهر اسرار کمال اوست دین مطمح لوامع
انوار جمال اوست و چنانکه زبان مظهر صنوف منافع و فوائد
تا تراوست کوش مستقر موز غراب و نکات نوادر او گردد
پیت خوش آن دم که با معنی جان و دل شود متحده صورت
آب و گل بر نیک بصیرت بزیاید بصر و زوید از جانان شود بهره در

احسان
زین صفت است
که بزرگوار
در دنیا و آخرت
بر او خورشید
در روز قیامت
در پیشگاه
پادشاه

تجسس از پیشانی

و این که در
در این عالم
در این عالم

در مقام
توسعه
و
توسعه

چو باشد زبان طوطی شکرش شود کوشش هم حقه کوشش
و چون درین ولا خواجہ فقیر بر و رحم که از جوانی به پیری
نام بر آورد و لای و لای آن حضرت بر جوش و حال شمع
شامل انجمن در اغوش با مکتوب مرغوب منتظم به هر مقصود
خوشبخت و آری بر توفیق به ویرانه مسکنان انداخت و
حضور خود کاشانه تاریک نشینان را منور ساخت این
ساکه شد و آن داعیه متاید کشت مناسب بلکه واجب خیال
سنبوی که بهر چه اشراق عالیہ نفاذ یافته بود بی جرات کسب
و تانی و تراخی کمر مطاعت بر میان و باریک ساخت
طریق انقباض سیر دی و طریق حسن اعتقاد و پیش بردی و
بال تمت برشته علایق بسته بود و بای غریب در سنگ
لاخ عوائق شکسته آن نیت در حیرت توقف ماند و آن نیت
در معرض عقل و توقف افتاد و درینا که در دست نیت
کار که آرم کیف خلف زلف یار و مقدر که بر دخت کار جهان
زمن داشت سرفضا را نهان چو کیم بی کاخ حاکم کن
قضا افکند زان کمندم به بند چو بر شاخ سنگ افکند
جوی نه بر بین ملک آید بر سبوی متن آنکه چون خواجہ
سارالیه سرف بای یوس سرف شود مهات ابجایی بحسن
اهتمام ملازمان کفایت کرد و اشاره رود که زودتر مراد
فرماید باشد که بخیر عنایت و فضل به عنایت حضرت حق سبحان

دربار
و
دربار

چو در سبزه
و
چو در سبزه

چو در سبزه
و
چو در سبزه

چو در سبزه
و
چو در سبزه

چو در سبزه
و
چو در سبزه

چو در سبزه
و
چو در سبزه

چو در سبزه
و
چو در سبزه

چو در سبزه
و
چو در سبزه

در مقام
توسعه
و
توسعه

در موافقت و موافقت ایشان سفر مبارک میرسد شود
مهمین مسان به محض فضل و امتنان اولیا ان حضرت زجب
الامکان از مکان مضمون و از مکاید مامون در مفرد
و مستقر جاه و خمت بر آرد **بر غلغله** بای بسته لب اشخ عم
نهایی بر خفته شده چنان زدل سودا خوش آنکه رسی بار
دلب بختی و سدل خویش یکیک بنیانی **لوحه** لا زال سده النیف
علیانی درجات العالی و عود در جانه جلیب بن الانراف و الی
پت بس نامجو که جسته نقشی را سیم عالم و ز جبهه چار کریم
حوالی هر چند داعی را از دولت مشاهده سعادت محاور
آن زبده الامام بهره مندی نیست و جز با شمع و اجتماع
بطایف کلام آن مقبول خواص و عوام خرسندی نه این
مقدار رسته و خصوصیه در فاعده عرف و عاده مخص
کستخی در مراسلات و سندی انبساط در مکاتبات نمی باشد
اما چون درین ولا خدمت اخوی متحلی بفضائل صوری و شوی
از دیر باز در دینان را بشرف صحبت سرف سرف است
و عموان بر صحنه صمیمه و صفحه خاطر ایشان رفوم صفات کامله
و نقوش نفوت فاضله آن حضرة می نکات نصیم غریب متکا
بان آستانه کرم بود و روی توجه بیضا بوسی آن کولت فانه
او در این چند کلمه رخ ابواب موده و خلوص عقیدت و ایمان
انجامه اخلاص بر لوح اختصاص نوشته شده امیرت که بحکم ضا

این رفته بر ملک العالی
نوشته شده بود
حواصی

نصفه این مقدار
محض از این

در مقام
توسعه
و
توسعه

رابع فقیه متبحر از برادر بزرگوار که بر وصال نوبل
 پنج پای با بدست است متاع خود ببهر ناکسید و هنوز
 شکست کشتی و طالع مرد و باد است سخن دراز کشید
 و ابرام از حد ایجاز در گذشت لایزال مجاری احوال بر
 سنج استقامت واقع بار و دراری عز و اقبال از بطع
 سعادت و کرامت لامع بر ^{رشته} **عنوان** گاهی که خامه راز این دل
 گفت فرو بکوش نو آهسته ز نهار چو بر دیار جان کزین
 از ابرسان بسوی او سر بسته **رقعه** **لغز** سلام قولان
 رحیم و نجات مفضلان بر کریم علی مفضل قدس فی جلاله
 و ان لم افز الا لطف خا که غنفت و ما ابصره غیر انی
 سمعت من الحاکمین وصف جلاله تا که وصف ترا شد صد
 سامعه با بصره دارد شرف دیده فنان ز جسد خون که چیده
 از خیرت کوش بود بجهت بندگی بود آبا که شود بهره در دیده
 ز دیدار چو کوش از خبر شوق ارز و سندی بهر شوق
 حضرت خداوند کی غایت بهت جویندگان و نهایت دولت
 بهت بلند ان پیش از آنست که بهر دکاری دوات دهان بسته
 و دستباری قلم زبان نکسته در طلی صحیف نشر ان بعد
 باشد و در طول طویل عرض آن مسوز اما چون در نیزه
 جناب زین العلاء و عمدة الفضلاء کانت حقایق العلوم
 موضع طرائق العلوم ذی الملکات القدسیة و الکمال الالهی

بخت بد جان بدست
 که از بخت بدست بدست

از کمال کمال کمال
 که از کمال کمال کمال

از کمال کمال کمال
 که از کمال کمال کمال

که از کمال کمال کمال
 که از کمال کمال کمال

المولى الاكرم الامجد نورالدوله والدين محمد که از ان
 وقت باز که مسوطن این دیارند بود و نفقه این فقیه
 اهتمام تمام دارند غایت آن جانب کرد بودند و روزی
 بان جهت آورده این ^{مجموعه} **قصه** مصوب و رفتی خند در شرح قصه
 سیمیه فارضیه علی ناطها الرضوان والیحه اطهار الخلوص القاد
 و ناکید الرابطة المحبته والوداد مرقوم رقم اخلاص کشته
 تحفه مجلس شریف و بهیه موقف منصف میکرد و عزی
 سعادت و اقبال اگر قبول افتد و چون خواهی فضل و کمال
 و استحقاق و استیصال ^{لئے اہل بیت} **باب** مشارالیه از ان اجل است که
 بتوصیف و تعریف احتیاج است و بواعث اکرام و اقبال
 سده سدن مثال از ان اقوی که تجربه و تحقیق
 باشد در ان **باب** شروع نیز و **دیت** تا به شناسد که هر
 صفت دلال نیاید بجز خدشی خواجہ در ویش شرب و در جانی
 به سیری ملقب مقدم ترائف از انی دانسته میواج مذکر
 محارم اخلاق و نشر مر اسم استفاق خادمان آشنانه و
 آن دولت خانه زبان تر دارند و تمام جان متافان
 معطر آری **پیت** باد که مصحبت کل کنند غالبه در دامن کینه
 نافه جو با منک شود راز دار چیب صبا کر که از و مشکبان
 زیاده ازین ابرام شرط ادب نیست موصی من بار کمال
 زیاده و السلام والا کرام **رقعه** **لغز** قد جانی کتاب مسجع الفضا

بخت بد جان بدست
 که از بخت بدست بدست

از کمال کمال کمال
 که از کمال کمال کمال

از کمال کمال کمال
 که از کمال کمال کمال

از کمال کمال کمال
 که از کمال کمال کمال

از کمال کمال کمال
 که از کمال کمال کمال

در هیچ راهی خیرین، از شیئی سوال کردند محققانه جوابی
 گفت گفتند سخنان من همه تحقیق است افاده کرده گفت
 والله اگر چند آنکه خردوسی جسم خود بگرداند دل من
 حق سبحانه خاطر باشد از علوم اولین و آخرین بهتر بود
 از اکا بر لفته است لآن تر دهمک الی الله ساعه خیرک فاطمه
 علیه الشمس مراد از ما طلعت علیه الشمس مرکه آفتاب وجود بر
 نافه است خواهد بود و کرنا این خاک توده با انواع آلاین
 اتوده را پیش رتبه حضور آن حضرت چه قدر توان بود و
 از عرض این کلمات اظهار تأسف و تهاست بر احوال خود و
منع حاجت بنیه نیست عارف آگاه را مجموعه مستی نجات
 من حضرات القدس از مقامات و حالات درویشان و
 و مقامات ایشان جمع کرده بود نطفه آن منبع مکارم
 و مجمع اکرام میگردید امید واری جنانست که مواظبت بر
 آن سخنان و تأمل تانی در آن خاصیت دولت مصائب
 ایشان ده و جمیع تمام حاصل آید علی البز و آله الصلوات
 نفقات اینک با اینس فوادی هبت و رتبت روض ارض و
 مها انرا و اسرا فی اسره الهوی ما ادری غیرک مقصود و
 قد کنت ارقه فی خیالت برهه طال الهوی فطری مهادر فادی
 اما بعد این کله سته است از بهارستان احوال و مقامات
 ارباب ولایت جبین و نو باغ ایست از بهشت از اوق

که خزان و در دریا را میگویند
 که بخواری در دیار کرد و بایم

رفیق
 که در این کتاب است

و مواجید اصحاب کشف و کرامت رسیده، نطفه صفت
 مجلس میگردید که از قبله اقبال مقبلان خواهد رواست
 و اگر کعبه آمال صاحب لان کوبند بان هنر است نه جاک
 کار خود فرو بسته در بندگی میشود و ما بر سفر انجامی نبود
 نبود و هر جاکه رشته بسته بودند مرادی بخواد رشته اهل
 انجامی بودند دامید و اری جنانست که چون ازین کده بسته
 بوی ایشام جان با ازین نو باد و جانشی بجام ذوق و وجد
 ایشان رسیده است از بوی گل بجانب گلشن کنند روی
 هر سوز طعم بسوز شتابند بلخ جوی، بنید باغ و اثر لطف باغیان
 با باغبان کشد ز گلزار و باغ خوی لا يزال ساحت ان مجلس
 غر و جلال نظرات لطف ایزد متعال محضوف باد و واقف
 عین الکمال از جلوه آن جا و جلال مصروف پست آن بزم کرم
 جام احسان انجامست، و سواری روزگار اسان انجامست
 جانرا بنده خلاصه سخن، کر من دورم و خلاصه جان انجامست
 که الفقه فلان قوم الله و سواه و کف بصر بصیرت عما سواه
رقعه اخگر در غیر تم از صبا که چون بی که و که، کساک رود
 بکوی آن زیبا، او میوزد و من از قضا میگویم، کر بان
 کر بان که بالینی کت معه، سر بار که بی عجب ررجوت اکسب
 مکتوب شریف او سلوب لطیف متضمن انفات خاطر خیره جلال
 حقیر فرج بخش غم دیده و راحت رسان سینه جرات

رسیده بیکر دو سه ذره از ذرات وجود وی زبان حال
 بیگشاید و این ترانه از مقام تضرع و ابتهال می سراید
پیت من گفتم که ماه نویسی بسوی من در طلی ماه درج کنی از روزگار
 این دو لیم پس است که کوشش ضایعی کاشی فاصد تو کند گفت
 و کوی من و علی نه النقط کستای ارسال نامه و خط بنی
 از معنی نزاع و التیاع و ادراک سعاده اقبال و اجتماع نظم اخلاص
 بحسن ادب و کافور از داب ارباب طلب نیاید لاجرم خرق حجاب
 کرده و روی در قبله صدق اراده آورم بیکوید **پیت** جان طلب
 و میل تو نوان کردن زین پس من غور دل بهارت خوردن
 جان از انجبال رو تو بر وردن سبهای فراق بر در آوردن
 چون سخن با بخار رسیده خام خشک ایستاد و نامه بر خور سجده ای
 چه توان کرد آنچه مقصود است در عبارت نمی آید و آنچه در عبارت
 می آید ادا مقصود نمی نماید **پیت** آن به که لب مهر خدوشی نهیم و ز
 در در سر خاه و کاغذ بهیم و اینم که از دو کون مقصود کیست
 فایغ زد و کون دل مقصود بهیم مقصود ازین گفت و شنود
 اکامی است مقصود هر که را این دولت از ترانه داشتن اگر هیچ
 ندارد دهنه دارد و نه هر که را از و محروم کند باشند اگر چه همه دارد
 هیچ ندارد و بهوشمند آگاه می آید که همه او را تراجمیل سبب آگاهی
 متصرف دارد و همه انفس را بقوت و کمال آن متوقف
 گردانیده آید که ای کوی آن مقصود را میل به نیل دولت شایگان

چنان خور را در آگاهی کند کم که آگاهی از آگاهی نباشد
 حق سبحان و تعالی آن محروم را به دولت آگاهی بخود برساند
 در محنت آگاهی بخود برساند و از خود در خود بخود گرداند
 پیری دیدم ز نفس مستی ساده در لجه بحر نیستی افتاده
 گفت اراده چیست ای آزاره فرمود که ترک ماعلیه العاده
 اصل همه سعادات ترک رسوم و عادات پس اگر چنانکه
 اجتنابی از فیهران برخلاف عاده منشان و دیران در بیخ
 سلام و بخت و ادا استوفی به دولت مراصلت از طرفه
 تخلف نموده حرفی چند بر لوح بیان فی سار و سکونت
 هیچ راست نهاد و پاکیزه تراد قلم دار انکست اغراض
 بر حرف وی نخواهد نهاد وقت برین بکشد چنان نیت
 اگر خاطر ما تر بر نظم و قوافی کار در جو مضمون این
 در دل نیفتد مذمت علی کل ماقه نطقت و اگر روی نیت
 بانسان تر و ترتیب هیچ آورد جزین فقره شش پیش نظر نیاید
فقره رجب عتی کل با محبت **پیت** نظم و نثر از بسم و دل
 گویم بینه بس جردا بر من کیف یانی السجده و القافیه
 بعد ماضعت اصول القافیه و تر سلام آنت که مسلم تضرع و
 ابتهال تمام با بسم سعاده فرجام و سلامت انجام سلام حق
 مودر سلامت و استخلاص حقیقه مجرده انسانیه مسلم علیه خواهد
 از عواشی غریبه که در مراتب و مواطن بان مغنی گشته و در

خاک بخت از خاک دست نماند
 و لکن دست از دست نماند

تضرع و ابتهال سلامت بخیر
 سلم استعداده غرضه

از سهند و حقه حقیقه مانع آمده و حقیقت تحت طلب آمده
از استخلاص نه که بر حیوة طبعه حقیقت ابدیه فائز گردد و
دولت موصلت آنکه میرکی از مسلم و مسلم علیه دهن از خود
در حیده و سر از کربان و صحن حقیقی آورده در فیض
عند ملک مقدر با یکدیگر بنشینند و لایزال در آینه یکدیگر
تجلیات جمال ذی الجلال و الافضال بیند قدم انجا رسیده
و سرشکست خصلت الله تعالی عاوانا و افاضنا و ابقانا بقائه
فی سوره لقائه و السلام **رفع** بعد از تعرض بعضی تضرع و رفع
تخضع و تضرع عرضه داشت عاکفان عقبه علیه لازالت لمجا
لعه ان الخلیفه و کافه البریه آنکه هرگاه که این فقیر را که کیم نامی
سزا است و بفراموشی حق و آخری بنام نام بزند و بنویسته
باد آورند دل وی نقطه وار محیط تحیر را مرکز کرده و دایره
تفکر را در اگر لب گستاخی کشاید و بعضی جواب در آید
از ان جانب هببت جاه و جلال و دست خست و اقبال
تبع بسیار گشت **پیت** چو کوه جلوه گر خورشید انور
که باشد در آن کایه در بر آید و اگر شیوه تیز کوشی هوشی سیار
و زبان عجز جام خاموشی در آرد ازین جانب دواعی جلالت
و جواذب محبت و اختصاص کربان جانن کبر که **پیت** ابرو
فیض رسد نه خوش است از سوسن که نه کوه در ادا
او حبه زبان لاجرم ملاحظه جانین من و طریق بین عجب

پیت نه خاموشی نه گویا جو گوهر از صفا کند دایم این غیر خالی
که توفیق و تائید حق بر دوام و دین با دجانت و السلام
در جواب **پیت** که **پیت** جو غنچه شک دل بودم که ناکاه و انانی
من رحمة الله و دلم زان نفخه کس صده جان فدا باد و بیکل
ز باد صبح بخا چون بحیفه سرفیه شجون بقواعد و داد و مقرون
بنواهد اتحاد نه که تعارف روحانی و هیچ سوت بتالف جسمانی
گشت بر خاطر فائز که گشت که باز از سر هر طرفی از لطایف نظم
داشت بلکه در مقابل هر نقطه نکته از حقائق لایق بر سبط و افشا
ا برادانه لیکن فرصت تنگ بود و حال ضراحت بی درنگ لاجرم
پیت تکلف بر گرفتسم از مبان و دعای کفتم اما صوبانه که با
جوه غنچهش از ان جام که در وی کم شود آغاز و انجام **پیت**
پیت سلام علیکم طبعم سوا حضرت غنیمت است از دار الشفا و صل
بهر بخور این بجران کاغذی که در دست لطف او در طی آن
بقیه دل را و اجاز غنچه در مقابل هر حرفی از و طرفی از ادب
خالصه و در مجاوبه هر سطر از ان شطری از انیه فائز بعض
رسانیده میشود سوت کلام در بیان سوت و غرام آب در بابت
نبت و در یک صحرای غنچه استیفا نمودن لاجرم غمان
از ان صوب مضر و فداشته بسمت دعا موقوف بیکر و حاج
سحرا و کما نه از مرحله کربانست بیزاری و داد و با نجه کبر
کرفاری و السلام **رفع** غنچه من الله مبارک که طبعه علی المجلس المحضوف

دور ز روت چهارم رسیده، بقدر از تعرض بعضی تجلیات
 تجلیات عرضه عرصه جلال، علال اشکال اشکال عامه انچه
 حاقیه المناجیح علوم حقیقی و فتاح معاد قواعده المذکر
 عریضه المسائل معارف تحقیقی الذی وفق لصفحه تحویر
 المتابعین منقحه و فیه کلامه و قاضی بیدل جبهه و طاقه تمهید
 اصول الدین و بسط فروغه واحکامه ذی المیل الطبیعی التابید
 الالهی الی ریاضه نفس الرضیه لاکتاب الکالات الحکیمه العبد المذنب
پیت شمس الذکا طوطی العلی زین الهدی، کشف الوری بمکارم
 حقیقت فرایند مدح ان نظوی، فی طی کل مندر و منظوم، لا زال
 فی حل الامور و عقد ما، متایدا بالواحد القیوم، و جهه فیاض العلوم
 بفضله، علما بود به الی العلوم، معاوضه فضیله انما، الذی من الازل
 الظلم، بر لب تشنه کان خزان و جگر خستگان بود استیاق
 صوت و درود یافت دل غمدیه راضفان سترب ما بصفه
 دانی رسانید و جان ستم رسیده راعده و بآن مور و خرد
 از مر آرت عذاب هر مخالف و منافی رسانید **پیت** فضیلتها شمس
 ما لیتها، بصفت الاشی بلا زرع طرف، فکانت کاشفت فقط بقطر
 دجالت کما رقت مر فاجرف، از مضمون آن حیان مفهوم شد که
 حکایت کرد این فقیر گاه گاه بر زبان گذرانید بهو مسامع شریفه
 بعضی از محاورم رسانیده در مجلس سماع لا زال ساینده کور شده
 و ای معنای آن باور گشته لاجرم تکیه الرابطة المحبته و الاعتقاد

بل انقیاد و الامره الواجب الانقیاد و با وجود فتنه بعبادت
 و عدم استطاعت و تفرق بآل و تشنت احوال و فتنه ان جمعیت
 اسباب تفرقه از مر باب عجلاله الوقت را ورنه جبهه فرایند
 و چون زنجیر درویشان در بون کج از سر کوشه انوشه
 از حرمی خوشه سمت ارسال یافته و چون فرصت بعبادت
 نشت بود و قاصد بی درنگ انچه در غایت بود با تمام رسیده
 و انچه آغاز کرده شد با تمام بنجامید مر جا و این دامنه صانع
 که عن قریب قریب مجیب غشا تو منن ترتیب و تمیز آن
 رفتی کردانه و محزون خاطر محزون بطور آورده بچشم
 با نواع فضائل سخون برسانه بمنه و جود **نقطه** صغفه
 منظوی بر عبارات و اشارات لطیفه در اطبیب اوقات
 و فطر رسیده کان خشک سال جواز اطبیب اقوات رسانید
 جازاخر سندی داد و نن را نیز و مندی **پیت** اتقوی به
 کافه، الذی، بقوی به محبته المقتدی، در انجا از کلیات
 امور این فقره استخار نمود بهو نه و از جزئیات احوال
 استفسار فرمود و فتن حاضر در جریان امور بر پنج سانی
 و زمان حال در تحول احوال با ماضی مرافق و چون آن
 مشاهد بود بر صمیم سینه روشن خواهد بود و بر خاطر طالع
پیت ای کرم حدیث عاشقان دیر بر دیر بر پیش حال
 بیدلان کشته دلیر بر عاشق از جان و جهان اندر سیر اندر

زرقن تو خاست مرا
نه سبزه آرام و نه خواب مرا
قصه زرقن تو ای عمر غریز
جشی و مرا قطره آب مرا

موالی است
 و بهر وقت و در دل غمخیزانند
 بنده آن کرسیست که در رویه بنده
 آن که علم با علم آویخته
 رغبه بنان خوش که از چرخ
 و بهر دست جو فروزان
 کان خوش گشت از این و آن
 دل معجزانست جان بهر
 من بود و غمی نماند

نقطه زنوک قلت توانم، التفات خاطر خطیه که حالیا این قصه
از معاینه دلیله بر تقصیر توجه از نواحی مرقوم و ماخان موبق
استراق آن آفتاب خاوران درمی یابد اگر آن زمان را
مرآینه از سر قدم ساخته و انرا سر سعادتها شناخته
بخدمت شتافتی اما چه سود حوزة آفتاب این غایت ان روز
بر تو نینداخت و سر مغربت نیازمند انرا با وج غمت و
کرامت نیراخت بیت یکنه بخاک مرقوم افتاد و نزول، مری
خبری از تو نیست و در ذر رسول، اما یافتنی از ان خبر بوی قبول
برداشتی بسوی تو راه وصول، مع هذا این حکایت نه اظهار
خاطر مانده گریست و شکایت بلکه تخلصی است در عذر تقصیر
و دفع حجاب و تسویر و آلا ذبح حقیق را با آفتاب چه مجال
نوع زبان آوری دیار آبی این گونه حجت و داور می پستی
روی تو ز آفتاب خاوران را چاری بسبل گز تو عله در ستر
آن عازا که ز کل بناید خوشتر، خاک همه دست خاورانم بر
تختی دراز کشید، و از حد ایجاز در گذشت، ظل عالی و سایه
سکرم و سکا، بر مفارق ادانی و عالی ندر الا با هم و البساک
ممد و باد، بالینی و آله الامجاد و جواب مکتوب بعضی از صد که رسید
جواب کج و کورت و در حد ایجاز و تسویر و آلا ذبح حقیق را با آفتاب چه مجال
لازال ممد و سکا، بر مفارق ادانی و عالی ندر الا با هم و البساک
ممد و باد، بالینی و آله الامجاد و جواب مکتوب بعضی از صد که رسید

[illegible][illegible]

خانی خاندان و خان و خان

مکتب فاطمہ بنت ابی طالب
از حضرت ابی طالب

وینا نامه غیبی - یوم سیزده
تاریخ اتم بعد ازین قدر و مکان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

نه دست حرقه از باب فقر و امان و جیب خشک پیر و پیرتر
معروض آنکه جمعی فقر آدم کین آدم و در بین الما و الطین
در قریه لغت آباد که از زوال لغت این بار و دست
نشته اند و بدعا کوبی و خیر خواستی در انتظار نوشته خواه
سای نشسته چه خوش باشد که از فضل الهی که با برادر
منور سی دولت و دجانی و سهان جاودانی محصل
مکتوب میکرانند و اما به رجوع پت کدام دو وجه اقبال که سر
بجوخ کشیده که صرصر احس عاقبت نریخ نهند که رخت تمام
امانی بکشت زار جهان که برق حادثه اشش نرختش شکند
چگونیم از اخبار واقعه دشوار و پیر و بزرگوار حشره الملك الفقار
فی رفره الصلح والابرار و اخبار زیدین جگر حستان دل
ایکار چه رسیده و چه نویسم که از کتب با بر کل و حال
مال ان قدر و مال نغم الله بفضله الفضل و عفو ان تل
این از دست رحمان یای در کل ایدافت است نه غم غم غم
الاجراء و الملم تباعض الاعضاء پت جان بر ریش و جگر بار
و دل بر خونت، عالم از دین عمرین جگونیم خونت، اما چه
توان که هیچ بر بر وجه در نیامد که رخت بر روان غم
نماید و هیچ بر بر خوان جیات نیست که شربت مانجسته
بت کبی یعقوب ز آسب غم یوسف هم میرود، کبی یوسف باغ
ذقت یعقوب میشود بر صمبر سیران برادر رخت که چون

در این عالم تباعض الاعضاء پت جان بر ریش و جگر بار
و دل بر خونت، عالم از دین عمرین جگونیم خونت، اما چه
توان که هیچ بر بر وجه در نیامد که رخت بر روان غم
نماید و هیچ بر بر خوان جیات نیست که شربت مانجسته
بت کبی یعقوب ز آسب غم یوسف هم میرود، کبی یوسف باغ
ذقت یعقوب میشود بر صمبر سیران برادر رخت که چون

طاهر روح مقبل از معین و رطه حبس در موای فضای
عالم قدس بر دبال کت بر اهل بصیرت را خراج و فرخ نشاء
و چهره طوطی جان صاحب دلی زنگهای شبنم بقید روی
در صفت سر آبی موطن اطلاق آورده از ارباب دانش
بفرضا بقضا بناید پت مرعز حرم و قفس تنگ نیست
آند ز کرم بر قفس تنگ نکست، مانع از زمان کر قفس نکست
او جلوه فان از قفس نکست، هر چند این برادر دین
واقع جان که از بهر اسباب ز و درین مصیبت ما ملایم سام
میخواست که بهر سبب خاطر ان برادر دس تراغذ اقام
الله تعالی بالغزواله فی اسع وقت و اقرب رخت به آن
جانب متوجه شود اما بسبب و فور علایق و هجوم عواین
در توقف دسر این بار سفاقتش بعضی بعد از رفع سلام
سوق کلام در بیان کمال شوق و غرام معروض کار کرام
و معارف عظام آنکه خواجه در ویش شرب در جوانی بیری
ملقب که کمان این فقیران آنست که مقصود وی از مهاجره
اوطان و مفارقت اخوان زیاده در ویش ان و تقرب
ملازمت ایشانست نه حصول آمال و آمانی و وصول به رفقا
فانی چه بر هیچ عاقل پوشیده ماند که که کام این جهان حیدان
نیز زد که کاسی به روی برداری از جای استوفع از مکان
اخلاق و مراسم اتفاق ایشان که مقدم شریف او را منتقم

در این عالم تباعض الاعضاء پت جان بر ریش و جگر بار
و دل بر خونت، عالم از دین عمرین جگونیم خونت، اما چه
توان که هیچ بر بر وجه در نیامد که رخت بر روان غم
نماید و هیچ بر بر خوان جیات نیست که شربت مانجسته
بت کبی یعقوب ز آسب غم یوسف هم میرود، کبی یوسف باغ
ذقت یعقوب میشود بر صمبر سیران برادر رخت که چون

و ستر الطاکرام و احترام بجای آورد، در مهمی رجوع کنی آنگاه
 نام نماند و هر مسلمانی که بعضی رسالت التفات فرماید که
 امداد هر که درین طریق دمی زده است و اعانت درین
 طریق قدمی نهاده است وسیله نجات و واسطه رفع درجات
 خواهد بود حق سبحان و تعالی ممکن از توفیق سفر از خود در حق
 سرمایه دولت ابد و سعادت سیر است رفیق کرد انار **افضل**
 خدمت فضائل باب، لطافت کتاب مولانا سبکی در لطف
 غزل و حسن مقال عظیم المثال امداد و در حدت ذم و قوت
 خیال مشرف بر تبه کمال و در صناعت تعبیه نامدار از اکرام نام
 و در خل سبکات بشکل کنایه نام بر آورده، میدان قافیه در
 مقام مقاوله ایشان نکست و میزان عروضیان در بعض
 معارضه ایشان بی سنگ اندکی مدید بر توافقات بر کلمه
 مار یک نشینان از اخته اند و مناسم ذوق سنان و بیج
 اناس خود معطر ساخته، نامول از مکارم ایشان **عفت**
 و حضور غایت حقوق صحبت و شرائط محبت لازم دارند
 و در سفر و حضر اقامت و طائف دعا بخیر واجب شمارند
 حق سبحان و تعالی ممکن از از ظلمت گرفتاری بخود برساند
 و بر و سناری آشنایی بخود برساند بالبنی **آله** **فقد** **در** **سجده**
 سبحانه صاحب فضل جلی مولانا در ویش عی که در ضیعت
 کتابت انکشت نامست، و در صنعه نظم غزل فرمودی متباین

اصحاب قلم بخوش نویسی مشهور است و بزر زبان از بابت
 بیان نویسی مذکور است آنکه باک و لطیف میگوید، کرقصه
 و کر غزل و سبست، در حساب مرا که کران سبست،
 باشند فی المثل وی سبست، و بر کامست که گوشه خاطری
 باین فقیر میباید و از زمره مجبان و محضان مرسمان
 ممتن از مکارم اخلاق و مراسم انصاف میخوایم آنکه هر
 شریف حضور از زانی دارد، مقدم شرف او را منتقم
 دانند و شرائط تعظیم و توقیر تقدیم رسانند هر چند با
 فضائل و شمایل او مشغول باشن بسیارش فضولی مرغاید
 چون آن بنا بر الحاح و اقتراح او بوده باشد هر که داند
 معذور فرماید حق تعالی از خود ربانی و با خود استیالی
 کرامت کند بالبنی و آله الامجاد و تعجب بوصول آنچه یادش بودم عافیه
 که ملازمان حضرت بادشاه دین پناه، و شهر بار سعادت
 شعاری و وسیله سببی و واسطه طبعی از بلاد روم، نامزد
 از شرف ملازمت محرم بخراسان فرستاده بودند
 و از آن حضرت بشارت اقبال بر درویشان و قبول
 طریقت ایشان رسانید **آری** **منو** **عطای** که شاه معدلت
 کیش فرستد سوی درویشان دلریش و بیل رافت و
 شاهانه، بر اقبال قبول او گویند خصوصاً این کواکمانی
 که بیدارست، فروغ صدق از ایشان به کم و کاست و درخت

روی شان چون برق لامع، ز قرآن و صفشان صفرا
 قانع و سر و آئینه دلخای برینان شکران طهرین دریا
 ایشان فرخی اهل یکن شاه دندار را بماند است
 شان از قید کف ز کوفته من همراه کریمان سحت دریا
 اهل ایمان ز کثره کرجه بیرون از شمارند جو خوشنمای شادی
 نزارند چو کیری از شهادت افروز و انجام، رسد حال شماران
 با تمام آلا تا آفتاب عالم افروز، ز زلفشان ز جیب صبح
 کف شده میجو خورشید در افق بوق خاکبان بار از افق
 سحاب **سیم سیم** از نظم بیرون **سیم سیم** در دین کعبه دل حج در دست
 لیکن جو حساب کرد از ان کن تخت، لبیک زرد از حدیقه
 روی نهاد، در کعبه آمال که خاک در دست این معانی ندارد
 صد فیت شامل در شاموار یعنی نام مجسته فرجام در کف
 که یک کوه از آثار و چون او از مرجه در عمان است بر سر آرد
 وجیب آمال آمانی با ممت بی یابانی ارباب دی لطف و بر
 او بر آمدن عشق بزور و زرفیت برار است، هر که
 بی زار است در خور برار است، جهره زرد باید نه یار زار
 طریقه همین است ازین بگذشت مانده سیم سر نه زردارم
 زان لب خشک و روی زردارم، وجه ایشان همین رخ
 زردست، کوه از اشک استین بر سیم، فیت در وصل
 می بر سیم، درین راه نام نیک موجب نکست، ناموس یک

جو نقطه در آن اول که
 اعتبار اندی لبیک
 که کاف اوله و غیره
 و در درجه اندی
 نقطه او که
 و درجه

از نقطه که در
 در آن اول که
 و درجه

منه که در نظم بیرون
 و در آن اول که
 و درجه

طرف نه که وقت نکست، ورن ورج و زهد درج، جود
 زو که رامیت جج درج **نقطه** در خرابات عاشقان زنها
 از سر عفت و دوج نای، زانکه با یکد کرینا بر راست، و عوی
 عاشق و عشقانی **نقطه** به **نقطه** شانی آن جام کشتی نای، که هستی
 ربابیت و سستی فرازی به سستی زبستی را به نیم ده، زبون
 مطرب آن نغمه و لوزان که در بر هر دل بعد بر دم ساز، بشکوه
 کز بر دم کف و کوی، عروسان معنی نموند و درون ز کلام
 هر دوس آه کلی، نیز شکی بی نوال لبلی، ز باران جود و حساب
 کرم، زلال بقا افت خاک درم، ز در بای اسرار فیت جود
 لب تشنگان سواحل رسیده، سخن کوتاه از زاده طبع شاه
 که دانش با بست و عرفان شاه، سها یون کتابی جود جی
 رسیده از کهر با تحقیق بر، در سیم غزل درج و سیم شنوی،
 هم اسرار صدوری و سیم معنوی، شده طالع از مطلع مر غزل
 فروغی تا بر صبح ازل، ز منقطع چه گویم که مر مقطعی، که فیت
 بود منبعی، به صورت برستان کور مجاز، ز شاه جیتی نشان
 باز، جو در شنوی داد سخن، منور یافته رازهای کهن، در ادک
 اسرار ام الکتاب، ز سر مصر عشق عقل افق باب، ز نای نیکش
 و دلکشی، که شد جان عطار از و عطر سالی، بود شنوی
 لبیک آن شنوی، که شد فالص از خاطر مولود، ز لب کل از اد
 روی نکست، همی شاید نشکستن راز کف، بود باید آن سخن

و در آن اول که
 و درجه
 و در آن اول که
 و درجه
 و در آن اول که
 و درجه
 و در آن اول که
 و درجه

بس بند کی انجارسه وصف مارا کند سخنها می نه کرد
 یک خاست بیاکان که شاه سخنها می ست برین نکته باشد
 و بیل نام کلام الملوک ملوک الکلام من از وصف گفتا شد
 قاصدم بهدشج سان روح بود خاطر م جو خفاست اینست نور
 بصر که بیند بروی زمین عکس حور بجا آورد مرگرتن در پرتاب
 که بیند بروی فلک آفتاب فرو بنده جازبان مقال
 که شکست اینجا سخنرا جمال جو رسمیت برین که ختم سخن بود دعا
 بر دعا ختم کن الا تا تو ابل ز فیاض جود بریند هموار فیض
 دل پاک شد قابل راز باد در فیض بر خاطرش زباد سپهر
 بفرمان جهانش بکام دعا گوئی او انش و جاز و السلام **سلطان**
روم نوشته مطاب ز پاک ای نسیم سمال قم و سر نحو قبله آمال
 نفس از بوی صدق مشکین کن راه خلاص ز قفس آیین کن
 از خراسان به بند بارینا ز راه بردار ملک زدم انداز
 چون رسیدی ز راه راه بیرس بارگاه جلال و جا بیرس
 چهره بر خاک راه دربان سالی با جازت زمین بوس و در آبی
 پیش راه مجاهد غازی بجسالب بخت بردازی کای تر ز دره
 خلاصه یک میراث تو ابا عجبده اصل تو تا بادم آینه
 نه مسند نشین و تاج و زنده حاست زبانشان فخر تخت
 کند امر و ز فخر جمله نیت کم کسی بر سر بر جا و جلال چون کوه
 اکتساب فضل و کمال شکل حکمت از کلام تو حل منطق تو بیان

ای دل خوشی
 وی دیده موافقت کن
 ای جان تو غریب از این راه
 بی بار غمخت زین راه
 ای دل خوشی
 وی دیده موافقت کن
 ای جان تو غریب از این راه
 بی بار غمخت زین راه
 ای دل خوشی
 وی دیده موافقت کن
 ای جان تو غریب از این راه
 بی بار غمخت زین راه

مرجبل راه مسایبان ز تو واضح نورا سراقیان ز تو لایح
 طبع پاک ترا که وفادست فهم حکمت طبعی افتادست برد
 حکمت آفرینا فت که رخ از ظلمت ملائقی فت فکر تو زد
 سوی ریاضی رای شد ریاضی ریاض خلایق رای مست نیست
 شریعت بنوی بنوی از مساعی تو قوی مجده منزل کفر و معبد
 اضمام شد ز جهه قبه الاسلام حسن بهر تو بحر و قال
 که در قلع قلع کفر و ضلال مقبله بر ما اسم استغفار موعظی از
 دنام اخلاق جمع در ذات تو بر غم حور حکمت و عفت
 شجاعت و جود بحر و کانی بخشش میویت بلکه بردی بحر
 و کان هم دست کار ز دست تو شد بسنگ نهان
 و ز گفت بحر کف بر در زمان تا بود در زوۀ فلک ممکن
 تا بود نقطه زمین ساکن روشن آن به وفق رای تو بار
 سرف این بجای یای تو باد ای مغرب نسیم نافه کس
 چون بیردازی از نشا و دعا و رقیه چند نظهای غیب
 لایق فهم مومند لبیب با تو همراه میکنم ز نهار زین غریبان
 بنزدت یاد آر عرض کن در حرم مجلس و این محقر هدیه را
 و بکوی ارسل المل من حضور و داد لیسیم نصف حل
 جود قایل اذاک منتهی حبه می و اهدا با بقدر مرستی
 تم او جز محافظه الا برآم و اختم با السلام و الا کرام **ملک النجاشی**
هند نوشته بعد رفع کلام و سوف سلام و دریا

ای دل خوشی
 وی دیده موافقت کن
 ای جان تو غریب از این راه
 بی بار غمخت زین راه

ای دل خوشی
 وی دیده موافقت کن
 ای جان تو غریب از این راه
 بی بار غمخت زین راه

کمال شوق و غرام میکند عرض به ارباب زبده جامی درین
 جرین راز نکته چند از حقایق دین و از مزاجیه اهل کشف
 و یقین همه مستنبط از حدیث و کتاب همه سنجیده اولوالباب
 معرفت بخش اهل علم و عمل و حجت انجیر اهل زرق و جلیل
 کرده و درست از ان نصاب بنویسد که به چشمش شود خیره و در
 کرم اینک نموده ارسال سوی کجور کج فضل و کمال گرفته
 نزدش این نمونه پسند بر کشایم زبده خاطر بند و نفیته
 نشنیم آسوده فارغ از گفت و گوی هیچ بلکه شویم ز صفحه تقریر
 آنچه شد گفته از خوی تصویر نابود در حقیقه ایام باقی از اهل
 دین و دولت نام باد بر فرشتان بخش و صوابه ساینه خواج
 جهان مسدود و در **سینه بصر** **مقام** **کتاب** **نور** **نقیض** **بر** **طیبت**
 و فک ای کرم که آب بقا ز رخ مسلم داده نظم مرا بهر هم
 شربت زنده کافی جاوید تا سخن در دولت جاکه هست سر
 نهفته درین نه از و کوشش بهره ورنه زبان نه از و نام
 دین کش نشان چون ز دل برایش که ارفا و اگر بسته
 یا پیش بر باد که می انجان کجایی بر اهل خد ز کوه و در
 یک جز حاضران از ان کوهر می بیند کوشش از بور و چون کند
 کاتبی رسم بوند بسلسل خط خود از انند یا بدیجا بقدر فهم
 نصیب غایب و عاظم و بعید و قریب ما از روی بی خاص
 و غوام رفر بر جریده ایام سر که خواند بخیرش آرد باد کین

بکین دانی که در کتب
 کتب معتبره از این کتب
 بکین دانی که در کتب
 کتب معتبره از این کتب

در دین و دنیا که در کتب
 کتب معتبره از این کتب
 در دین و دنیا که در کتب
 کتب معتبره از این کتب

خدا در دو کون خیر دایا **دایات** **مفوقه** که در **باب** **من** **باجیه** **الوصال**
 مبتت نفحات و فایده فوادی شمیم الفوحات و در وادی
 سحر شنه می مردم آمد ز حجاب لطف جانان شحات **قطعه** کتاب
 اتی من سما العلی الی استهام خیرین کیب فالفا به جمع المثنی
 کوصل احبیب و فقد الرقیب **قطعه** آمانی بعد ما طال استیفا
 صحیفه حکمت من ارض یونان خطابی ناشی از محض لطف کتاب
 از فرط احسان شمیم النقش فاج مضمون فروغ دولتش لاج
 ز عنوان **قطعه** سلام علی من شافنی بوصاله و ان لم افر الی لطف
 خیاله عفت و ما البصره غیر انی سمعت من احاکین وصف جلاله
قطعه و درت علی صحیفه من کرم ما زرت الی لطیف خیاله بکنه شغف
 الفواد بحبه و اذ شاع بین الناس وصف جلاله **قطعه** آن روز که رأی
 سفت روی من و از آتش آن بردل من داعی بود گفتند چه
 سفر بر سفت داغ و کرم بر سر آن داغ فرو **قطعه** ز اقلیم معانی
 این سببه کوش حکیم در برده سرای نه گشته مقیم باشد که در
 منزل فردوس حیرم خلوه خاصه آسوده بار قدم **قطعه** ز لبر صف
 حسن تو بسنوج ام بجان مهر روی تو وزیرین ام جان ز دل
 دیده جاکج که کوبی ترا سها دیده ام **قطعه** صبا نقد احوال
 در دمنده ان که دمان نک دلازا جو غنیمت خندان که بسا
 نوصد ذوق دایم هر روز بیک سلام تو از انرا خندان
قطعه سقیا لایام مصنت مع رفقه کانت مرا حنا بهم اوطاننا حو

بکین دانی که در کتب
 کتب معتبره از این کتب
 بکین دانی که در کتب
 کتب معتبره از این کتب

در دین و دنیا که در کتب
 کتب معتبره از این کتب
 در دین و دنیا که در کتب
 کتب معتبره از این کتب

بکین دانی که در کتب
 کتب معتبره از این کتب
 بکین دانی که در کتب
 کتب معتبره از این کتب

الی او طاعت فبذلک افراختا بفرافهم سبحان **قطعه** یاد در روز
 که در منازل قرب با تو همراه و هم سفر بودیم در مقامات
 وصل کام زمان در دست در دست بکمر بودیم **قطعه** این نامه
 چه نامه است که چون طسره خوانی صد جلع خوبست بهرج
 و خم او وین تان رقم از قلم کبت که با داه صد جان کران به
 فزای قلم او **قطعه** آمد نسیم سلسله مشکبوی دست زنجیر منید
 دل دیوانه سوی دوست **قطعه** این نامه نه نامه مایه سر طربست
 تحصیل نشاط و عشق اخوس سبیت زینان که بود محضه
 بر معنی کوبی ز جوامع الکلم تنجیست **قطعه** چه برای آن مرد
 سوری که بیغام سوی سیمه فرستد همین بس که بهر نقاش
 و عاری برین بر شد جج کران فرستد جوامع متزلزل
 بنده که آیم میان مخلصان اندر شمع دعا می بنویسم بر جوامع
 سلامی می فرستم از کفاح **قطعه** مکرده روانه سوی تو این کز فکر را
 از کسج جمال و لباس کمال عور با د آرحب حال مزار فسانه که نه
 نه اعرابی و خلیفه و آن مشک آب شو **قطعه** آن قبله جان که با می
 اقبالش آورد من قاصد فرخ فالش فرسوده نم قف فستار
 کردم دل و جان روان بستیقت **قطعه** شوق چون غالب
 کبرم ز مردم کوشه خامه از مکران دوات از دین بر خون
 کنم حسب حال خود نویسم بر بیاض دی زرد تا بدین صوف
 غم هجران ز دل ببردن کنم خوش آنکه وصال بمردم

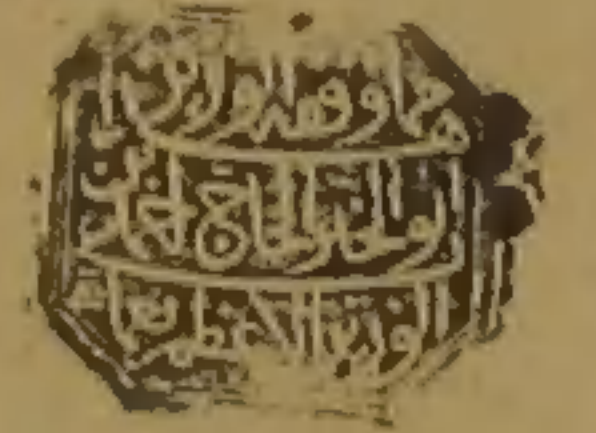
کتب نسخ کتب که نام بردنجا
 جان از نقص قلب کعبه که مرا

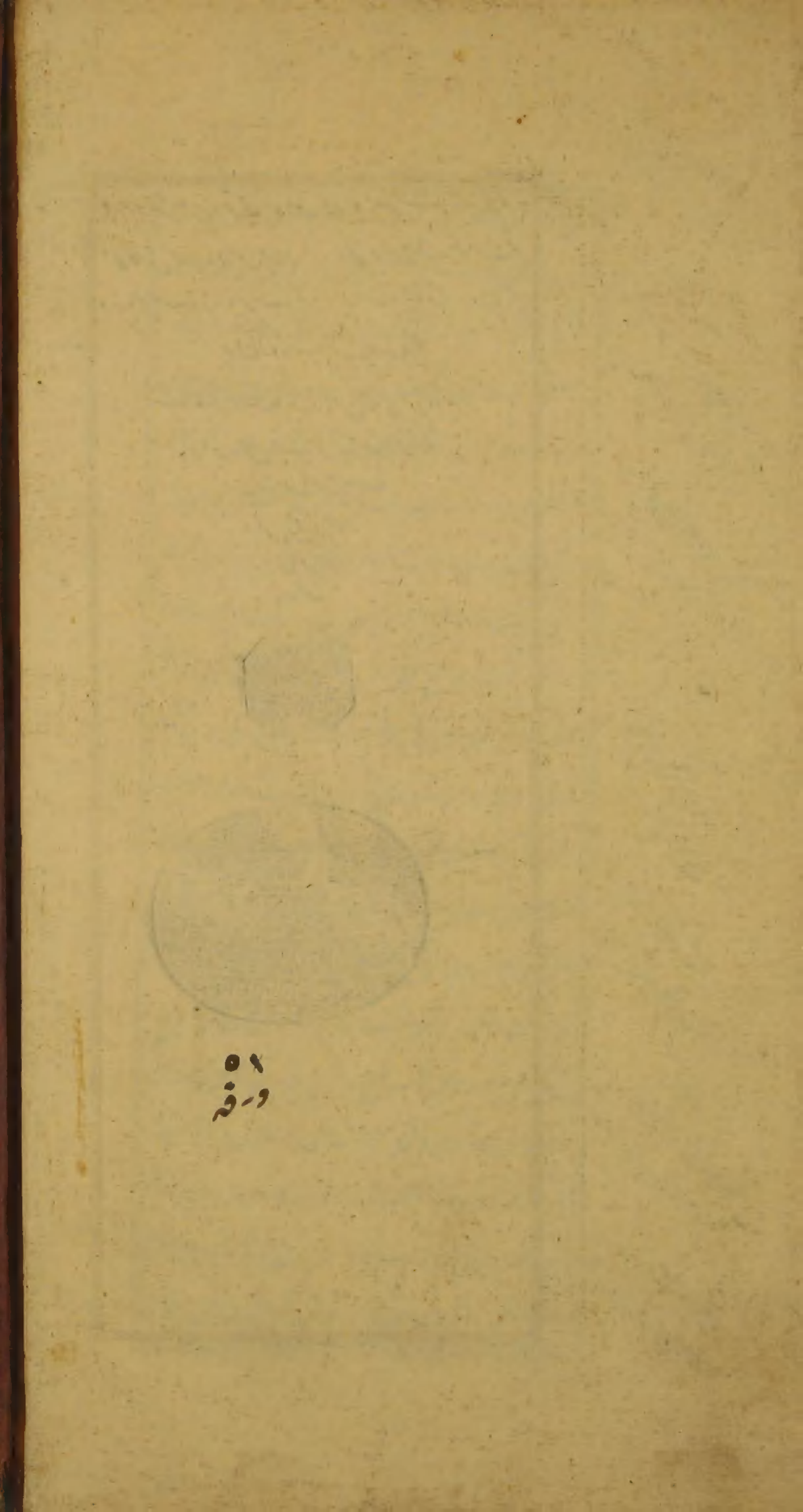
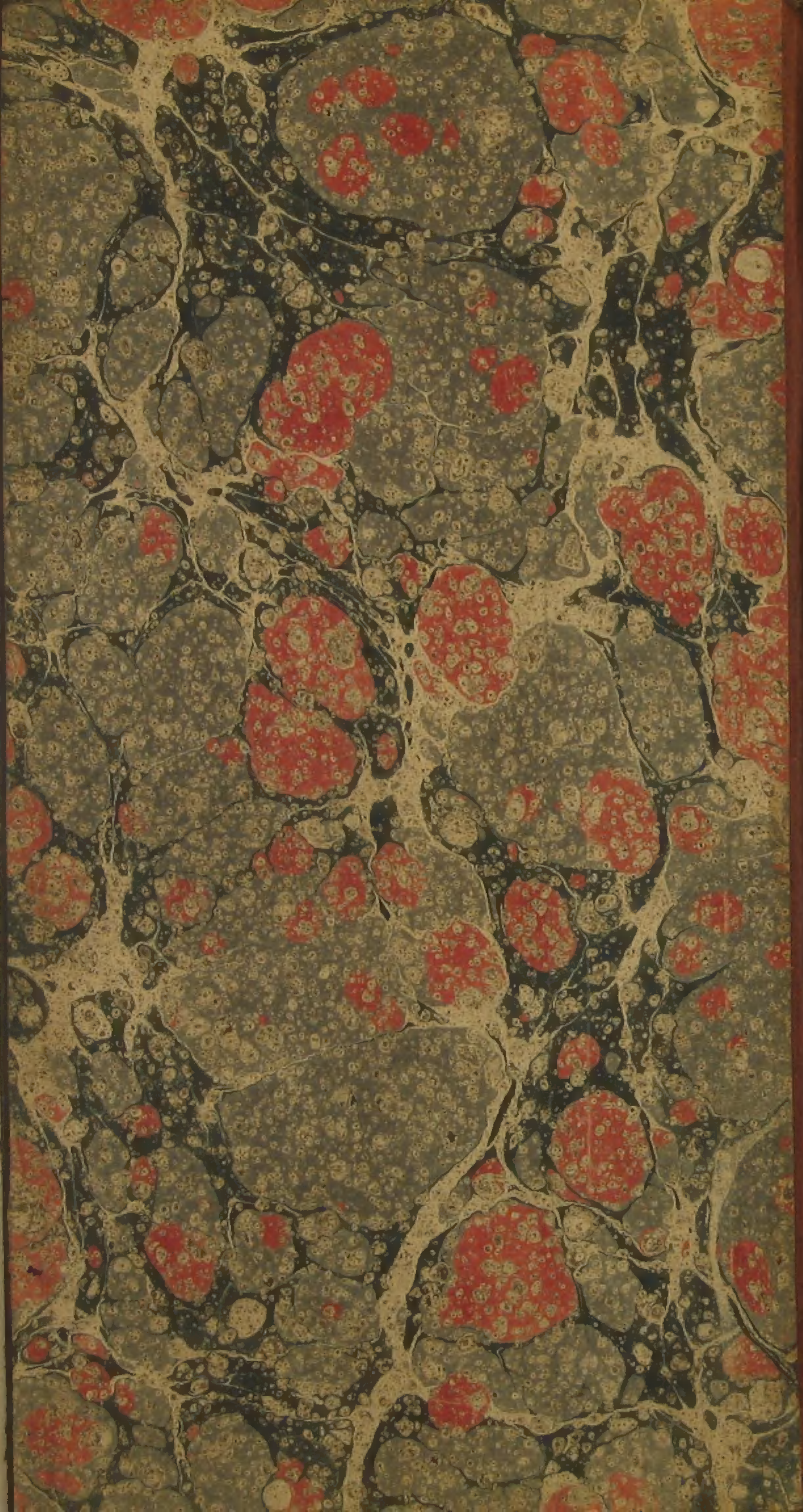
لا ادر
 ای شیخ نجیبین و ادانت
 آیم نفعان کز کتب با دانت
 نایب بفراد دل من سی
 فریاد از نوشت از نوشت

لا ادر
 بنام دلم و دلم فراف
 بر دلم و دلم و دلم
 من زین بنده خدایه
 که از دست تو فرج جانم

محال نطقی دارم که نامم
 که من کز کوه بیدارت
 کردون طبع باسد و ایام
 دوران کلام با دوات و کلام

وز دولت دیدار تو می آسودم نامه تو می نویسم و می گویم
 ای کاش بجای نامه من بودم رفیق و من مقیم کویت با هم
 وز باد صبا زنده بوی با هم شب خفته بدخ آرزویت با هم
 چون روز شد بحب و جوت با هم
 مت کاتبه الانش بعد الرحمن الجامی من نوحه الشیه
 بحواجه الحق میرزا قزاقه مه اخبر من
 منه انا العبد الحقیر الضعیف
 محمد و محمد غفر
 سید
 والف





٥١
٢٠